

دروس خارج رجال

سال ۹۲-۹۱

حضرت آیت الله سید کاظم مصطفوی نیا

(به همراه صوت دروس)

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج رجال آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۲-۹۱

نویسنده:

سیدکاظم مصطفوی نیا

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ---- ۵

آرشیو دروس خارج رجال آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۲-۹۱ ---- ۶

مشخصات کتاب ---- ۶

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۲۹ شهریور ماه ۹۱/۰۶/۲۹ ---- ۶

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۵ مهر ماه ۹۱/۰۷/۰۵ ---- ۱۴

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۲ مهر ماه ۹۱/۰۷/۱۲ ---- ۲۲

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۹ مهر ماه ۹۱/۰۷/۱۹ ---- ۲۷

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۲۶ مهر ماه ۹۱/۰۷/۲۶ ---- ۳۲

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۳ آبان ماه ۹۱/۰۸/۰۳ ---- ۳۸

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۰ آبان ماه ۹۱/۰۸/۱۰ ---- ۴۳

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۷ آبان ماه ۹۱/۰۸/۱۷ ---- ۴۸

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۵ آذر ماه ۹۱/۰۹/۱۵ ---- ۵۲

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۲۲ آذر ماه ۹۱/۰۹/۲۲ ---- ۵۸

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۲۹ آذر ماه ۹۱/۰۹/۲۹ ---- ۶۴

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۲۷ دی ماه ۹۱/۱۰/۲۷ ---- ۶۸

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۴ بهمن ماه ۹۱/۱۱/۰۴ ---- ۷۳

درباره مرکز ---- ۷۹

آرشیو دروس خارج رجال آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۲-۹۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:مصطفوی نیا، سید کاظم،۱۳۳۱

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج رجال آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا۹۲-۹۱ /سیدکاظم مصطفوی نیا.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج رجال

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۲۹ شهریور ماه ۹۱/۰۶/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

قال امیرالمومنین ۷ اعقلوا الخیر ما سمعتموه عقل رعایه لا۔ عقل روایه فان رواه العلم کثیر و رعاته قلیل حکمت ۹۸ روز چهارشنبه درباره رجال بحث می کنیم خدا را سپاس گذاریم که باز هم توفیق عنایت کرد یک بار دیگر هم رجال را در این سال درسی شروع کنیم و برای اینکه عزیزان یک سال فاصله داشته اند لازم است فهرست عناوین را بگویم و مطالب جدید یا جالبش را فهرست کنم که به ذهنتان بسپارید

یادآوری مسائل ۱۲ گانه بحث رجال

اما عناوینی که در رجال داریم دوازده تا بود ۱. تعریف رجال و درایه ۲. تاریخ تدوین و پیدایش رجال و درایه ۳. شناسایی اصول و جوامع روایی ۴. معنای روایت و راوی با شرح مفصل ۵. اقسام راوی و روایت با آن خصوصیات ۶. اصطلاحات و مصطلحات رجال و درایه ۷. توثیقات و مدایح با اقسامش توثیقات خاص و عام و مدایح عام و خاص و مشهور و غیر مشهور که مفصل بود ۸ راههای اثبات اعتبار برای روایت که آخرین جلسه بود که گفتیم ده تا راه برای اثبات اعتبار نسبت به روایت داریم که تقریبا جزء بهترین هاست و کار تحقیقی است نتیجه اش مجموعه امتیازات بود این هشت باب را بحث کردیم ۹. علائم و نشانه های عدم اعتبار ۱۰. شناسایی طبقات در رجال ۱۱. قواعد الحدیث از شک در حجیت تا قاعده تسامح ۱۲. جرح و تعدیل و فرق آن با تعادل و تراجیح

یادآوری برخی نوآوریها مثل دسته بندی روایات

در رجال ما نواوری ها داشتیم که آن را اشاره کنیم این ساختارهای جدید از این قبیل است ۱. گروه بندی روایات که در رجال تا آنجایی که من دیدم این کار انجام نشده بود روایات احکام روایات اخلاق جعفریات قدسیات و توقیعات ننوشته شده است که این روایت اخلاق یک گروه روایات احکام یک گروه یا خصوصیات روایات احکام چیست خصوصیات روایات اخلاق چیست اینها نکته هایی بود که از لحاظ کاربردی فوق العاده بالاست

توثیقات خاص و عام

۲. توثیقات و مدایح در کنار هم جمع آوری نشده بود عام و خاص و مشهور و غیر مشهور

اعتبار روایت از مجموع امتیازات

۳. اعتبار روایت از مجموع امتیازات این هم در رجال به این شکل دسته بندی نشده بود ما گفتیم امتیاز جمع می کنیم یکی می شود بیست یکی ده یکی پانزده امتیازات با هم می شود نود و درست می شود نه اینکه منتظر باشیم یک امتیاز صد نمره ای پیدا کنیم نه این مشکل است ما امتیازات جمع می کنیم چون نتیجه باید وثوق به صدور پیدا کنیم ۴. اصاله الصحه و اصاله العداله در قول راوی و خود راوی ضمن بحث ها از عدالت در رجال بحث شده است اما اصاله الصحه در قول اشارتهایی اگر آمده باشد عمدتا در قاعده صحت بحث می شود که اینجا کاربرد دارد

دسته بندی علائم ضعف و عدم اعتبار

۵. دسته بندی و تدوین علائم ضعف و عدم اعتبار این هم در رجال من تا جایی که تتبع کردم علائم ضعف و عدم اعتبار یک جا جمع نشده پراکنده است اینجا جمع آوری شده که ان شاء الله بحث می کنیم

علائم عدم اعتبار

اما بحث امروز ما که عبارت است از علائم و نشانه های عدم اعتبار ما در بحث رجال همان طوری که باید اعتبار روایت را ثابت کنیم در درجه دوم روایاتی که اعتبار ندارد باید بشناسیم برای ما مفید است و نقش اصلی در تحقق هدفمان دارد نسبت به علائم و نشانه های ضعف و عدم اعتبار اولا یک پیش زمینه لازم داریم و آن این است که راوی قبلا توثیق و مدح نداشته باشد اگر توثیق و مدح داشت دیگر بعد از که علامت ضعف و عدم اعتبار هم بیاید این دیگر از علائم ضعف نمی شود در قالب تعارض قرار می گیرد در بحث جرح و تعدیل مطرح می شود بنابراین در باب علائم و نشانه های عدم اعتبار اولا باید توثیق و مدحی نباشد

فرق توثیق و مدح و نتیجه آن

فرق بین توثیق و مدح این بود که توثیق عبارت است از الفاظ و عباراتی که مستقیما وثاقت یا صداقت راوی را اعلام می کند و بالمطابقه یا بالتضمن بالمطابقه ثقه بالتضمن فقیه عظیم الشان در ضمنش وثاقت و اعتماد را می رساند اما مدح عبارت است از الفاظ و تعابیری که اوصاف مثبت راوی را اعلام کند کاتب شاعر له کتاب صاحب سمعه اوصاف بگوید که ربط به اعتماد در خبر و صداقت به قول مستقیما ندارد نتیجه توثیق می شد صحت و صحیحه نتیجه مدح می شد حسن و حسنه توثیق و مدح نباشد که اگر نباشد نوبت می رسد به علائم ضعف

علائم مربوط به روایت و علائم مربوط به راوی

ص: ۳

باز هم به طور کلی به اعتبار متعلق به دو قسم تقسیم می شود علائم مربوط به روایت و علائم مربوط به راوی اما علائم مربوط به روایت عبارت است از ۱. روایت معرض عنها باشد اعراض شده باشد سند درست است متن درست است ولی فقها و مشهور اعراض کرده

سوال و جواب توثیق و مدح نسبت به راوی است درباره صحت روایت هم ممکن است از طریق توثیق و مدح نباشد و ممکن است از طریق توثیق و مدح باشد روایت معرض عنهاست

نظر مرحوم آقای خویی در مورد اعراض مشهور یا عمل مشهور به روایت

یک فرمایش را سید الاستاد ۱ دارد در اصول می فرماید اعراض اولا در حد ذاته اعتبار ندارد نه عمل مشهور اعتبار دارد و نه اعراض چون در حد ذات خودش حجیت ندارد چون اعراض اجماع که نیست سنت هم که نیست سیره هم نیست یک اتفاقی است که عده ای عقب نشینی کرده اند و دست نگه داشته اند خود اعراض حجیت ندارد نقد دومشان این است که اعراض دو قسم است ۱. اعراض تعبدی ۲. اعراض مدرکی معمولا این اعراض ها اعراض های مدرکی است اجماع مدرکی اعتبار ندارد با آن قدرت و قوت اعراض که قدرت و توانی ندارد مدرکی بشود اعتباری ندارد این در بحث اصول کامل تر کرده اند اینجا با اشاره بسنده کنیم که

حداقل نتیجه اعراض مشهور از روایت شک در حجیت روایت است

اعراض مشهور حداقل شک در حجیت به وجود می آورد چرا مشهور اعراض کردند این مشکلی داشته همین شک در حجیت قاعده این است که شک در حجیت مساوی با عدم حجیت است

سوال و جواب اگر شرائط داشته باشد اعراض کرده شک ما بیشتر می شود چرا اعراض کرده اند با این استحکام شک بیشتر می شود ممکن است تقیه باشد بنابراین اولا مورد از علائم ضعف اعراض مشهور است

سوال و جواب آن اعراضی که قطعا وهم می آورد از اعتبار ساقط می کند اعراض متقدمین است اعراض متاخرین هم اگر در حد قابل توجهی بود احتمال این را دارد که شک بوجود بیاورد آن اعراض متقدمین اطمینان به عدم اعتبار می اورد اعراض متاخرین شک در اعتبار می آورد منتها یک قاعده دیگر در کنارش داریم که شک در حجیت مساوی با عدم حجیت است این مورد اول

مورد دوم از علائم عدم اعتبار وجود تعارض است

مورد دوم از علائم عدم اعتبار تعارض است اگر روایت معارضی داشت این علامت عدم اعتبار است باید برویم و تحقیق کنیم اگر به نتیجه رسیدیم یعنی به ترجیح رسیدیم خوب و اگر نرسیدیم تسقط بالمعارضه بواسطه معارضه تساقط می کند

سوال و جواب فتوا با روایت دو تا مسئله است فتوا ممکن است اجتهاد مشهور است از مبانی مختلف فتوا می دهد اینجا که بحث می کنیم روایت است محور بحث فقط روایت و حجیت شرعی روایت است و همان فقیهی که قصد کردید که خلاف مشهور فتوا بدهد نمی دهد در اصول خلاف مشهور حرکت می کند اعلام می کند در فقه می گوید فتوا را چون مشهور اینگونه گفته است فتوا می دهد فتوای خلاف مشهور را کسی به سادگی نمی دهد

علامت سوم اختلاف نسخ در روایات

علامت سوم اختلاف نسخ شما یک متن را می بینید یک جا آمده چیزی مثلا فعل مضارع با حرف نفی آمده و یک نسخه فعل مضارع بدون حرف نفی آمده جایی که اختلاف نسخ باشد در دید ابتدایی اعلام می شود که این روایت اعتبارش کامل نیست چون اختلاف نسخ دارد این سه مورد نسبت به روایت

علائم و نشانه های راوی (علائم مشهور)

اما علائم مشهورکه مربوط به راوی هست

مسلمان بودن راوی معلوم نباشد

۱. اگر راوی مسلمان بودنش ثابت نباشد مسلمان که نباشد که معلوم است شک در مسلمان بودنش بکنیم اینجا علامت ضعف است و قابل اعتماد نیست باید ثابت بشود

فسق راوی

۲. فسق راوی که راوی به طور کل فاسق باشد فاسق بودن به معنای اعم یعنی از صدق و کذب یا نماز نستجیر بالله نمی خواند و غیبت می کند اذیت و آزار به مردم می رساند فاسق است فسق باعث ضعف است و گفتیم فسق کاملا روایت را از اعتبار ساقط نمی کند اما علامت ضعف است نیاز به کار دارد می توانیم آن ضعف را جبران کنیم که آیه گفته فتبینوا نگفته فاترکوه یا فاضربوه علی الجدار البته فسق به معنای فقهی که اصرار بر صغائر یا ارتکاب کبائر

دروغگو بودن راوی

۳. آدمی است دروغ می گوید ولی کارهای دیگرش بد نیست این علامت ضعف است اعتماد به ان مشکل است

سوال و جواب جریان حد در وثاقت راوی دخل ندارد آن در باب دیگر مثل شهادت و امام جماعت و جمعه است

علائم غیر مشهور بر عدم اعتبار روایت

اما علائم غیر مشهور نسبت به روایت

صدور تقیه ای روایات

روایت تقیه صادر شده باشد اگر روایت تقیه صادر شده باشد علامت ضعف و عدم اعتبار است

راه تشخیص روایات تقیه ای (تشخیص محتوایی و تشخیص در نقل)

یک سوالی را قبلا دوستان فرموده بودند که ما روایات تقیه ای از روایات غیر تقیه ای چگونه تشخیص بدهیم روایات تقیه ای با روایات غیر تقیه ای فرقش این است ۱. فرق محتوایی ۲. فرق من حیث النقل اما فرق محتوایی این است که روایات عن تقیه روایاتی است که مطابق با اصول مذهب عامه باشد مثلا مبنی بر تایید یکی از آن ثلاثه باشد این روایت روایتی است محتوایی تقیه است اعتبار ندارد و حامل حکم فقهی نیست تقیه ای صادر شده تقیه ای که صادر شده بود قاعده تقیه این است الضرورات تتقدر بقدرها در آن وادی قرار می گیرد این مورد اول از موارد شناسایی موارد تقیه محتوایی مخصوصا محتوای روایت مطابق است با اصول مذهب ابناء عامه مثال تایید خلافت ۲. روایاتی که تقیه ای است و ارتباط به نقل دارد گفته می شود که اگر روایتی را از امام صادق۷ یا از یکی دیگر از معصومین راوی مخالف نقل کند و در مقابل آن روایت معتبر از طریق اهل بیت: وجود داشته باشد شیخ طوسی۱ در کتاب عده در بحث حجیت خبر صفحه ۲۲۵ می فرماید که به این خبر اعتماد نمی شود ارباب رجال و محققین معاصر رجالی گفته اند حمل بر تقیه می شود خبری که مخالف از امام صادق ۷نقل کرده و در مقابل خبر معتمدی از طریق اهل بیت بر خلافش به نقل رسیده

تحقیق در تشخیص نقل تقیه ای

اما تحقیق این است که این تقیه نیست این در حقیقت بیان عدم اعتبار نقل راوی عامی است که راوی عامی اگر خبری نقل کند اعتبار ندارد این تقیه نیست هر چند بعضی از رجالیین این را هم تقیه گفته اند

خبرین متعارضین به عنوان عدم اعتبار خبر

مورد سوم خبرین متعارضین اگر دو خبر متعارض بود سند هر دو درست صحیح

تعارض خبر متواتر و مستفیض

یک نکته که اگر دو تا روایت معتبر تعارض کنند یکی متواتر باشد دیگری مستفیض متواتر مقدم است اگر دو روایت تعارض کند یکی مستفیض دیگری صحیح مستفیض مقدم است از باب تقدم علم و تقدم اطمینان از تواتر علم می آید از مستفیض اطمینان

سوال و جواب خبر صحیح اعتبارش مفید قطع نیست اما اعتبارش قطعی است

تعارض خبر صحیح و موثق

اولاـ خبر صحیح با خبر ثقه تعارض بکنند تعارض بر این است که ثقه تقدم بر خبر صحیح نمی شود اما تحقیق این است که خبر صحیح را مقدم می داریم بر خبر ثقه عند التعارض چون که عدم ایمان به ولایت اهل بیت یک ضعف است وثاقت راوی عامی خلاف اصل است که ثابت شده است باید صدمه نبینید وقتی صدمه دید و معارض دید از اعتبار می افتد اسیب پذیر است بنابراین ما خبر صحیح را هم مقدم می داریم بر خبر ثقه اگر خبر را راوی مخالف نقل کند و معارضی داشته باشد طبیعتا آن خبر از اعتبار ساقط است

تعارض در خبر صحیح

اما اگر متعارضین دو تا صحیحه باشد یا هر دو ثقه است یا هر دو صحیح است این صحت هر دو ما را بر این مطلب رهنمون می کند که قطعا نمی شود دو تا خبر متعارض هر دو صحیح باشد که جمع بین ضدین یا نقیضین است اینجا آن روایتی که صحیح هم هست ولی موافق عامه است حمل بر تقیه می شود بنابراین شناسایی مواردی از تقیه یا روایات مربوط به تقیه به طور کل و برجسته دو مورد بود ۱. روایاتی که موافق با اصول آنها آمده باشد ۲. روایاتی که متعارض باشند آن طرف تعارض که موافق با عامه باشد حمل بر تقیه باشد و تقیه علامت ضعف است ما فعلا علائم مشهور ضعف راوی و ضعف روایت را نقل کردیم رسیدیم به علائم غیر مشهور از علائم غیر مشهور یک مورد را نقل کردیم

عنوان بحث جلسه بعد (مخالف کتاب و سنت و مخالف علم بودن روایت)

دو مورد دیگر را عنوان بکنیم مخالف کتاب و سنت و مخالف علم که در جلسه بعد

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۵ مهر ماه ۹۱/۰۷/۰۵

Your browser does not support the audio tag.

علائم غیر مشهور ضعف راوی

یکی از عنوانهای مورد بحث دررجال عبارت بود از علائم ضعف راوی و روایت. گفتیم که جزء نوآوری های این بحث چند امر است یکی همین است که علائم در بحث ها و کتب رجالی تدوین و یک جا جمع نشده ما علائم ضعف راوی و روایت را در یک عنوان جمع کردیم و گفتیم این علائم به دو قسم اصلی تقسیم می شود علائم مشهور و غیر مشهور . علائم غیر مشهور درباره راوی گفته شد که نداشتن ولایت، کسی که اهل ولایت ائمه نباشد این در دید ابتدایی علامت ضعف است مگر اینکه وثاقتش به دلیل ثابت بشود.

ص: ۹

عدم قدرت حافظه

۲. عدم ضبط و قلت حافظه راوی که نمی تواند کلمات را خوب ضبط کند جا به جا می کند یا با تصحیف صحبت می کند و یا حافظه اش کارایی ندارد.

سفاهت راوی

۳. سفاهت راوی . سفیه کسی است که نفع و ضرر خودش را تشخیص نمی دهد این هم علامت ضعف است چون ریشه و عقبه، بنای عقلاست و عقلا به حرف های آدم سفیه اعتماد نمی کند شرع هم به معامله سفیه اعتماد نمی کند.

علائم مشهور ضعف روایت

اما علائم مشهور ضعف روایت

مخالفت کتاب و سنت

مخالفت کتاب و سنت

موافقت عامه (تقیه)

موافقت عامه که همان تقیه بود که شرح داده شد.

مخالفت با علم و ضرورت

۲. مخالف علم و ضرورت که شیخ طوسی۱ در بحث حجیت خبر این مطلب را اعلام می کند اگر روایت مخالف ضرورت عقل بود مثلاـ با اصول با تناقض و یا با علیت تطبیق نکرد مثلا روایت هست ولی با علیت تطبیق نمی کند روایت هست ولی با اصاله التناقض تطبیق نمی کند در این صورت مخالفت ضرورت اگر بود علامت ضعف است و همین طور اگر مخالف علم باشد. روایتی دارند ابناء عامه که کره زمین روی شاخ گاوی هست که آن گاو روی یک ماهی بزرگی قرار دارد که زلزله از همان جاست که شاخش را تکان می دهد سند روایت، عامی است ولی چون مخالف علم است معلوم است که ضعیف است

ص: ۱۰

سوال و جواب دین الله لا یصاب بالعقول مصطلحی معروف است از اشاعره می گویند که ما برای عقل هیچ قیمتی قائل نیستیم عقل را راهی نیست هر چیزی که از سوی شرع برسد همان است اگر عقل ضروری بگوید دو دو تا چهارتاست اگر عمر گفت دو دو تا پنج تاست می گوییم همان است چون عقل را در برابر دستور شرعی راهی نیست آنها می گویند خلاف ضرورت و وجدان هیچ کدام تاثیری ندارد در برابر شرع و آن مطلب از مختصات اشاعره است ما که عقل قطعی را نه ما حجت می دانیم بلکه بشر حجت می داند نه حجیتش مسلم است بلکه یک ضرورت است عقل قطعی مثل دو دو تا چهارتا عقل ظنی را که نمی گوییم عقل که قطعی باشد می گوید هر معلول نیاز به علت دارد این یک ضرورت است اگر حدیثی بگوید این علت نمی خواهد می گوییم مخالف ضرورت است شیخ طوسی۱ هم فرموده و پیش ما هم جزء واضحات می دانیم.

مخالفت اجماع (شاذ)

۳. مخالف اجماع که اصطلاحا شاذ می گویند و شاذ معنایش این نیست که مورد کمی است معنای اصطلاحی روایت شاذ خلاف اجماع اعتبارش زیر سوال می رود بنابراین فرق است بین شاذ لغوی و شاذ اصطلاح

فرق شاذ و معرض عنه

سوال و جواب فرق بین شاذ و اعراض این است که وقتی اعراض روایت مطرح می شود حتی گاهی روایت سندش صحیح است و دلالتش هم کامل است و لی اعراض از آن صورت می گیرد پس از اعراض روایت از اعتبار می افتد شاذ این است که یک روایتی است که سندش و مدلولش و جایگاهی است که فقها و اهل حدیث اعتنا و اعتبار و اعتماد به آن نکرده اند و از توجه و از نظر از ابتدا افتاده است فقط در کتب یا جوامع غیر معتبر روایی ثبت شده

علائم غیر مشهور ضعف روایت

وعلائم ضعف غیر مشهور روایت

اختلاف نسخ

اختلاف نسخ ، یک قاعده در اختلاف نسخ این است که به اجماع یا توافق اصحاب توثیق که هفت نفر اند،

اضبط بودن کافی

می گویند اگر اختلاف نسخ بین نسخه کافی و تهذیب و استبصار و من لا یحضر قرار گرفت کافی مقدم است این اصطلاح الکافی اضبط کافی مضبوط تر است

اختلاف من لا یحضر و تهذیب

اما اگر در بین من لا یحضر با تهذیب نسخه شیخ صدوق با نسخه شیخ طوسی اگر اختلاف نسخ داشت و بعد به مجرد اختلاف نسخ نمی توانیم ضعف اعلام کنیم اختلاف نسخ نیاز به تحقیق دارد تا مرحله نهایی مثل شبهه بدویه است که اعتبار ندارد

حکم رسیدگی به اختلاف نسخ و قاعده «تدرا الحدود بالشبهات»

در قاعده «الحدود تدرا بالشبهات»؛ در هر دعوایی شبهه وجود دارد شبهه بدوی است شبهه ای که باعث درا می شود شبهه پس از تحقیق و بررسی است و الا تمامی دعاوی در حاله ای از شبهه قرار دارد اینجا اختلاف نسخ در ابتدا می بینیم اختلاف نسخ داشته باشد بروید تحقیق کنید شاید اختلاف چاپی باشد پس از که در نسخ اصلی مراجعه شود از اختلاف چاپی کاری ساخته نشود به نتیجه نهایی رسیدیم که این دو تا نسخه اختلاف دارند اختلاف نسخه مانع اعتبار می شود ضعف در اعتبار روایت به وجود می آورد

سوال و جواب منظور از اختلاف نسخ این نیست که در املاء یا در انشاء یک اختلافی باشد ولی در معنا فرق نداشته باشد اختلاف نسخ مثل برید و یزید که با هم دیگر فرق کند اختلاف نسخ که تاثیرگذار در صحت و متن محتوای روایت باشد بنابراین اختلاف نسخ علامت ضعف است

اعراض مشهور

مورد دوم از موارد غیر مشهور این است که روایت مهجور باشد که چیزی شبیه معرض عنهاست اگر ثابت بشود که روایت معرض عنهاست عدم حجیت ثابت شده دیگر ضعف نیست و عدم اعتبار است اما اگر مهجور باشد

فرق اعراض با مهجوریت

مهجور این است که یک محلی قرار گرفته که خیلی توجه نیست اکثریت به آن عمل نمی کنند خلاف مشهور ممکن است یک تعرض هایی شده باشد اما در عین حال مهجور است این مهجوریتش سوال خلق می کند چرا مهجور شده و مشهور به آن توجه نکرده مهجوریت هم علامت ضعف است

تعارض روایات

مورد سوم علائم ضعف غیر مشهور مربوط به روایت عبارت است از تعارض نهایی نه تعارض بدوی تعارض را باید دنبال کنیم که واقعا تعارض در حد نهایی می رسد یا قابل حل است تحقیق کنید ۱. ممکن است برای یک روایت جهت خاصی پیدا کنید ممکن است جمع عرفی کنید که ملاک اصلی جمع عرفی تقدم نص بر ظاهر است که اگر روایت جهت پیدا کرد یعنی دیگر درگیر با روایت معارض نشده این معنای جهت دار بودن است و بعد از که تعارض نهایی شد می رسد به مسئله ضعف و ضعف می شود و از این مورد که ما بحث می کنیم بیرون می رود داخل وادی قواعد الحدیث می شود قلمرو ما پیدا کردن علامت صحت و علائم ضعف است این که تعارض شد می رود به وادی قواعد الحدیث می بینیم قواعد الحدیث مرجحاتی دارد و تعارض می کند تساقط یا تخییر بحثی است در قواعد الحدیث که مطلب یازدهم است.

ص: ۱۳

خلاصه علائم ضعف مشهور و غیر و مشهور که تقسیم شدن هر کدام به روایت و راوی

خلاصه دسته بندی اینگونه است که علائم ضعف به دو دسته است علائم مشهور ضعف و علائم غیر مشهور بعد هر کدام نسبت به راوی و نسبت به روایت اما راوی الف علائم ضعف مشهور ب علائم ضعف غیر مشهور اما روایت الف علامت ضعف مشهور و علامت ضعف غیر مشهور

تقسیم بندی ضعف (علائم نشانگر سقوط اعتبار علائم عدم تحقق اعتبار)

نکته دیگر که این علائم ضعف در کل به دو قسم است ۱. علائم ضعف نشانه می شود برای سقوط نهایی از اعتبار ۲. علامت و نشانه برای عدم تحقق اعتبار است سقوط نهایی نیست حالت منتظره دارد

توضیح علائم دال بر سقوط اعتبار

علائم ضعفی که باعث سقوط نهایی اعتبار می شود

مخالفت با کتاب و سنت (تباین وجود داشته باشد)

در روایت مخالف کتاب و سنت مخالف کتاب عبارت است از مخالف مدلول مطابقی کتاب

توضیح مخالفت روایت با اطلاق کتاب

نه مخالف اطلاق کتاب، روایات زیاد مخالف اطلاق کتاب است همین «اوفوا بالعقود» اطلاق کتاب می گوید تمامی عقدها خیار ندارد اما نص می گوید البیعان بالخیار ما لم یفترقا اینجا مخالف کتاب است اما مخالف اطلاق کتاب است شما شنیده اید که اگر ابناء عامه از شما بپرسند که با روایات آیات را تخصیص می زنید اگر بگویید بله حق گفته اید و اگر بگویید نه خلاف واقع گفته اید این یک نکته دارد که خلاف نیست تخصیص و تقیید و توضیح و بیان معنای قرآن است حدود معنای قرآن را بیان می کند در حقیقت ما اسمش را می گذاریم تخصیص ما اسمش را می گذاریم خلاف اطلاق یا تخصیص مخالفت قرآن نیست تخصیص تبیین است و تعیین حدود است بنابراین مخالف قرآن مخالف اطلاق قرآن نیست مخالف نص قرآن است که شما گفتید درباره «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» اگر کسی مخالفت کند با ولایت امیرالمومنین۷این مخالف نص قرآن است و بدعت است و هیچ اعتباری ندارد.

سوال و جواب فقط از نسب اربعه فقط تباین مخالفت هست من وجه آن نه مخالفتی صریح ندارد اگر با اطلاق قرآن آن مورد اجتماع تنافی داشت عیبی ندارد اگر به اصل مدلول قرآن اشتباه داشت باید دست از آن بردایدکه تقدم قران می شود بر نص ۲. مخالفت با سنت که اگر مخالف سنت باشد هم از اعتبار نهایی ساقط است دیگر قابل جبران و تقویت نیست مخالف سنت قطعیه در اصول فعل و قول و تقریر است در اصطلاح رجال سنت عبارت است از خبر متواتر . خبر متواتر قطعی الصدور است اگر یک روایت مخالف با سنت باشد هم از اعتبار نهایی ساقط شده است قابل جبران نیست

موافقت عامه در مظان تقیه

۳. موافقت عامه اگر در مظان تقیه باشد و نیاز به تحقیق دارد گاهی موافقت عامه اشکال ندارد بعضی از احکام دارد با هم دیگر مشترک است مطلق موافقت که اشکال ندارد باید تحقیق بشود

معرض عنها قطعی

این قسم اول که درباره روایت بود اشاره هم شد که اگر روایت معرض عنها بودنش قطعی بشود باز هم از اعتبار نهایی ساقط شده است

تعارض غیر قابل رفع

اما اختلاف نسخ و تعارض ابتدایی عدم اعتبار است نه سقوط اعتبار نیاز دارد بر اینکه تحقیق کنیم. ضعف هایی که مربوط است به راوی یک قسم ضعفی است که اعتبار را ساقط می کند یک قسم عبارت است از ضعف هایی است که عدم تحقق اعتبار نه اینکه اعتبار ساقط است

ص: ۱۵

اما علائم عدم تحقق اعتبار

آن قسم اول که علامت ضعف است و راوی دیگر از اعتبار نهاییا ساقط است

خبر کافر

۱. مسلمان نبودن در روایت خبر کافر به هیچ وجه اعتبار ندارد

خبر کذّاب

۲. کذاب بودن اگر کسی واقعا کذاب بودنش ثابت است از اعتبار نهایی ثابت است لذا درباره علی بن حمزه بطائنی که آمده است کذاب روایتش اصلا اعتبار ندارد اما اگر از این دو تا عنوان نداشت راوی علائم ضعف دیگری هست که امکان دارد آن ضعف جبران بشود مثلا عدم ولایت مثلا راوی سنی است ابتداء ما مورد تحقیق قرار می دهیم اعتبار ابتدایی ندارد اما اگر تحقیق ما کامل شد دیدیم ثقه است قابل اعتماد است.

سوال و جواب فرق است بین فسق و کذاب بودن اگر فاسق باشد طبق آیه قرآن و رای میرزای نائینی۱ اعتبار وجود ندارد اما اعتبار نهاییا ساقط است چون قرآن می گوید «ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا» نگفته فاطرحوا تبینوا یعنی از اعتبار نهایی ساقط نشده فاسق است نماز نمی خواند اما ممکن است راست بگوید فاسق است غیبت می کند اما ممکن است صدق حدیث داشته باشد اما اگر کسی کذاب است این براساس آنکه بنای عقلا که کسی به خبر کذاب اعتنا نمی کند

سوال و جواب اگر کسی قبل از کذاب بودن صادق بوده اخباری را در آن زمان نقل کرده کذاب عارضی باعث عدم اعتبار روایت های قبلی اش نمی شود آن روایت ها بر اعتبار محفوظ است در نتیجه این باب کامل شد

ص: ۱۶

بحث جدید طبقات (طبقه اصحاب طبقه روات طبقه فقها)

باب بعدی ما طبقات که این بحث اولا معنایش مشکل است که آسان سازی اش خیلی خوب است طبقات به شکل آسان بیان می شود کتاب طبقات مرحوم سید بروجردی۱ که در رجال ید طولایی دارد یک کتاب حدود بیست جلدی درباره طبقات الرجال نوشته و سید الاستاد۱ در معجم الرجالشان به طبقاتشان اشاره کرده ولی فقها به طبقات اشاره می کنند طبقات را ساده سازی که نمی کنند که بگویند طبقه چیست با ساده سازی اولا سه تا طبقه داریم طب قه اصحاب ائمه و طبقه روات و طبقه فقها هر کدام طبقه اصحاب و طبقه روات چهارده طبقه است و طبقه فقها سه تا طبقه است که طبقه متقدمین و متاخرین و متاخر المتاخرین اما طبقات اصحاب چهارده تاست و طبقات روات چهارده تاست از شیخ مفید طبقه اول شیخ طوسی طبقه آخر شرح این معنا جلسه آینده

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۲ مهر ماه ۹۱/۰۷/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

بحث طبقات رجال

موضوع بحث ما طبقات رجال هست. بحث طبقات در رجال یکی از بحث های مهم و دارای ریشه تاریخی و بحث های عمیق و دارای آثار و ثمرات هست.

ریشه تاریخی بحث

اما از لحاظ ریشه تاریخی: بحث طبقات قبل از زمان شیخ طوسی۱ مطرح بوده است. رجال برقی احمد بن محمد بن خالد برقی که جزء کتب پنج گانه رجالی هست و ثابت هم هست و از بین هم نرفته به طور کلی و مورد اعتماد هست این رجال برقی عنوانش هست طبقات الرجال و همین طور علامه مجلسی و شهید و امثال ۵ تا زمان سید بروجردی۱ که ایشان کتاب مبسوط و مفصلی دارد به نام طبقات که یازده دوازده جلد هست بحث طبقات اینقدر طولانی است. اول طبقه را معنا کنیم و بعد به مصادیقش اشاره کنیم و بعد آثار و برکات طبقات؛

ص: ۱۷

طبقه در رجال یعنی چه

اول معنای طبقه در رجال چیست؟ آنچه که شهید ۱در داریه می فرماید منظور از طبقه در رجال یعنی راوی که با روات دیگر همسن از نظر زمانی

سوال و جواب در اصطلاح هم عصر بودن می شود یکی در عصری باشد که آن طفل است هم عصر به حساب می آید. هفت ساله و هفتاد ساله هم عصر به حساب می آیند. دو تا عنصر در تعریف طبقات دخیل است: از نظر زمانی همسن و سال باشند

هم زمان زندگی بکنند و از نظر روایت، روایت را از هم دیگر نقل کنند.

آیا همزمانی برای هم طبقه بودن کافی است

البته هم زمان بودن به تنهایی معیار و ملاک تشکیل طبقه نمی شود چون اعم است ولی در کنار اشتراک در نقل روایت که قرار بگیرد که یا از هم دیگر نقل می کنند یا دو نفر از یک مروی عنه نقل می کند در نقل روایت اشتراک دارند

معیار هم طبقه بودن اشتراک در نقل از یک مروی عنه واحد است

منظور از اشتراک در نقل یعنی یکی از دیگری نقل می کند یا دو تا از یک نفر نقل می کنند این اشتراک در نقل روایت و این معیار طبقه هست

تعداد طبقات در رجال از نظر مرحوم محمد تقی مجلسی و مرحوم بروجردی و مرحوم خویی

اما تعداد طبقات: درباره تعداد طبقات اختلاف نظر بین محدثین و رجالیین وجود دارد. در صدر گفته شده است: اهل حدیث شش تا طبقه دارند که آن شش طبقه اختصاص دارد به آن متقدمین از شیخ مفید۱ تا سید بن طاوس۱ و بعضی ها هم پنج تا و همین طور تا رسید به تحقیقات بیشتری که اعلام طبقه برجسته شد از سه منبع رسمی تر اعلام شد این سه تا مصدر ۱. علامه مجلسی اول محمد تقی مجلسی۱ و نظر دوم از سوی سید بروجردی۱ طبقه اعلام شد مصدر سوم معجم رجال سید الاستاد آقای خویی ۱

سوال و جواب برجستگی در تعریف و تصریح طبقات فعلا این سه تا مصدر است چهارم و پنجم و ششم هم هست انها در حد غیر معروف تری قرار دارند. از دید علامه مجلسی۱ طبقات تعدادش دوازده تاست و سید بروجردی ۱هم عدد را همین اعلام می کند سید الخویی۱ طبقات را به عدد طبقات روات اعلام می کند هر راوی یک طبقه است عدد دوازده تا نیست آن طبقه بندی که آنجا بود بر مسلک ایشان آن طبقه بندی دیگر نیست آن یک تاریخ است

شمارش طبقات براساس روات در دوازده طبقه توسط علامه مجلسی اول

طبقه بندی که مرحوم علامه مجلسی اول۱ دارد به اعتبار طبقات اصحاب است طبقه اول آنهایی هستند که از پیامبر۶ نقل می کنند و طبقه دوم و سوم هم تقریبا همین طور بقیه از زمان معصوم و از هم عصر بودن با معصومین مسیرش را جدا می کند طبقه اول در راس ابورافع که ابراهیم هست و همان اعاظم و اجلاء سلمان و جابر و امثالشان .البته می بینید که اینها تطبیق با نقل از معصوم ندارد چون جابر تا امام باقر۷ روایت نقل می کند طبقه خود اصحاب است. طبقه دوم عبارت است از کمیل بن زیاد و اصبغ بن نباته طبقه سوم عبارت است از سعید بن مصیب و ابو حمزه ثمالی که اینها از امام سجاد۷ نقل می کنند طبقه چهارم زراره و محمد بن مسلم و ابابصیر طبقه پنجم حماد بن عثمان که معروف است که از امام صادق و امام باقر۳ نقل می کند طبقه ششم احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی است این هر یکی از روات و اصحاب اینها علم و شاخص اند و افراد دیگر دارند طبقه هفتم محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن خالد برقی قمی طبقه هشتم علی بن ابراهیم و پدرش هم از همان طبقه است چون راوی و مروی از یک طبقه است طبقه نهم شیخ کلینی و احمد احمد بن ادریس قمی طبقه دهم جعفر بن محمد بن قولویه طبقه یازدهم شیخ صدوق طبقه دوازدهم شیخ طوسی این دوازده طبقه که طبقه بندی شده اینها هر کدام در عصرشان یک حلقه راوی و مروی در مجموع هم از لحاظ روایت هم از لحاظ کتابت روایت هم از لحاظ نقل روایت هم از لحاظ ملاقات و زیارت همدیگر این دوازده طبقه به ثبت رسیده

سوال و جواب ما اینها را که نقل می کنیم هر کدام به عنوان شاخصه و چهره حدیثی و روایی است مثلا شیخ مفید با شیخ کلینی فرقش این است که شیخ کلینی چهره حدیث و روایی است چهره شیخ مفید فقه و کلام است الان در بحث رجال این دوازده طبقه به ثبت رسیده و شهرت و استحکام و معروفیت بیشتر از بقیه تعاریفی که درباره طبقات آمده مشهورترین و معتبرترین تعریف و تعیین طبقات همین است

سوال و جواب قبل از مرحوم مجلسی۱ شش تا بوده پنج تا بوده به این دسته بندی به جایی نرسیده در شرح مشیخه این طبقه بندی را استخراج کرد و بسیار هم عالی است با توجه به نقل و و ثبت و زمان و مشایخ از تمام این مقدمات و مقارنات این دوازده طبقه را استخراج از ابورافع تا شیخ طوسی اگر خواسته باشیم از دور طبقات رجال را آشنا باشیم در حد مشهور و مورد وثوق و اعتماد همین تعداد دوازده طبقه با همین ترتیبی که برای شما گفتم که طبقات روات است و هر یکی از این طبقه ها مجموعه دارد و شاخص هر طبقه همین ها هست که گفته شد

شمارش طبقات توسط مرحوم آقای بروجردی بر اساس معیار نقل از معصوم در دوازده طبقه

مصدر دوم که طبقات را اعلام کرد که مرحوم سید بروجردی۱ بحث را خیلی مفصل دنبال می کنند طبقه بندی که ایشان دارد مربوط به اصحاب می شود یعنی هر راوی و راویانی که از حضرت رسول۶ حدیث نقل کرده باشند این طبقه اول و هر راوی و راویانی که از امیرالمومنین۷ روایت نقل کرده باشند می شود

سوال و جواب بدون واسطه از امام نقل کرده باشد. و طبقات اصحاب با طبقات روات را تطبیق کرده اند پس چرا دوازده شد؟ برای اینکه از حضرت صدیقه ۳روایت در آن حد نیست تا یک طبقه روات تشکیل شود و از حضرت بقیه الله ۷ هم روایات در حدی نیست که یک طبقه باشد اگر اشکال شود که یک طبقه رواتی که از صدیقه طاهره ۳ است و یک طبقه از آقا توقیعات نقل می کنند جوابش را فقها می گویند از امام عصر و از حضرت صدیقه طاهره ۸روایات نقل شده است اما درحد یک مجموعه باشد که طبقه تشکیل بدهد در این حد نیست از این جهت دوازده طبقه شد برای تعیین این طبقات شاخص تعیین کرده اند طبقه اول مجموعه اصحابی که از حضرت رسول۶ نقل می کند گروهی از حضرت رسول روایت نقل می کند شاخص آن امیرالمومنین ۷هست که در آنجا هم نوشته شده مولا و ابناه راویان آن طبقه امیرالمومنین و حسنین :و بعدش جابر و سلمان هم آمده طبقه دوم گروهی که از مولی امیرالمومنین ۷روایت نقل می کنند در راس اینها امام حسن و امام حسین ۸هستند

سوال و جواب در ممنوعیت در روات از طریق اهل بیت اثر نداشت ممنوعیت از طریق ابناء سنت بود صد سال آنها مسدود کرده بودند نقل روایت اما این مسیر و جویباری از نور که از طریق اهل بیت سلسله روات ادامه داشت اصلا قطع نشده از طریق ابناء سنت نقل و کتابت مطلقا ممنوع شد عمر گفت قرآن با روایت اختلاط پیدا می کند از روایت دست بردارد کتاب الله حسبنا و کفی . روات از امیرالمومنین۷ اصبغ بن نباته و اویس قرنی و مالک اشتر نخعی است طبقه سوم اصحاب امام حسن مجتبی ۷گروهی که مستقیما از حضرتش نقل می کردند که یکی از آنها جابر بن عبد الله انصاری و سلیم بن قیس و سعد بن عباده انصاری و حبیب بن مظاهر طبقه چهارم که از امام حسین۷ روایت نقل می کنند جابر و حبیب و جون که غلام ابوذر بود و زهیر و جعفر بن ابو الفضل طبقه پنجم راویانی که از امام سجاد ۷روایت نقل می کنند که گروهی که از آقا بدون واسطه نقل می کنند اینها در راس ابوحمزه ثمالی و حمید بن مسلم و زید بن علی السجاد و ابان بن تغلب و فرزدق طبقه ششم اصحاب امام باقر۷ زراره و برید و محمد بن مسلم و ابابصیر طبقه هفتم که از امام صادق۷ روایت نقل می کنند فضیل و مفضل و ابن اذینه و جمیل و حماد طبقه هشتم راوی هایی که از امام کاظم۷ روایت نقل می کنند علم و شاخص اش علی بن یقطین و صفوان بن یحیی و جمال و آقا علی بن موسی الرضا و عبد الله بن سنان طبقه نهم گروهی که از امام رضا۷ نقل می کنند احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و احمد بن محمد بن عیسی اشعری و ادریس و زکریا بن آدم و ابن ادریس قمی و علی بن مهزیار طبقه دهم روایاتی که از امام جواد۷ نقل می کند که شاخص این طبقه حسین بن سعید اهوازی و سهیل بن زیاد است طبقه یازدهم رواتی که از امام هادی۷ نقل می کنند این گروه طبقه یازدهم است که عبارت اند از ابان بن صلت بغدادی و احمد بن محمد بن عبدالله اشعری و ابراهیم بن مهزیار اهوازی طبقه دوازدهم راوی ها که از آقا امام عسگری۷ نقل می کنند سید عبدالعظیم حسنی و عبد الله بن جعفر حمیری قمی این طبقه بندی است که مربوط می شود به اصحاب ائمه هر مجموعه از اصحاب یک طبقه است و شاخص هایشان به ذهن سپردید برای تحقیق رجالی کمک می کند مثلا از طبقه فضل بن شاذان کسی است که از آن یا روایت می کند یا از آن شخص روایت نقل می کند

طبقه بندی معجم الرجال مرحوم آقای خویی و معیار تقسیم بندی ایشان

رسیدیم به طبقه بندی سوم که سید الاستاد۱ در معجم رجال آورده است که به معنی دیگر است معنای طبقه را گرفته دیگر عدد نمی گذارد می گوید این معنا سریان دارد هر راوی معتبر که توثیق دارد او یک طبقه دارد طبقه از هر کسی روایت می کند و هر کسی که از او روایت کند بحث طبقات کامل شد آثار و نقش آن در جلسه آینده

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۹ مهر ماه ۹۱/۰۷/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

درباره طبقات بحث می کردیم

درباره طبقات بحث می کردیم، گفتیم که طبقات یک بحث مهمی در رجال آمده است و کتاب های زیادی درباره این موضوع نوشته و تدوین شده که مرحوم آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه بیش از ۲۰ عنوان کتاب درباره طبقات رجال آورده است.

آنچه که جزء متون و اصول رجالی است

آنکه جزء متون و جزء کتب رجالیه و اصول رجالیه ما به حساب می آمد، عبارت بود از طبقات الرجال احمد بن محمد بن خالد برقی که معروف است رجال برقی که از اصول رجالیه ما هست. بعد در بحث طبقات سه طبقه بندی عمده ثبت شده و حاکم است در قلمرو رجال؛ این سه طبقه بندی عبارت اند از ۱. طبقه بندی مرحوم محمد تقی مجلسی اسمش هست شرح مشیخه صدوق که طبقات را آورده. ۲. سید بروجردی۳. معجم رجال سید الاستاد دو تا بافت طبقات را برای شما گفتیم که طبقات رجال و طبقات اصحاب؛ که خلط نشود طبقات اصحاب، طبقات رجال نیست. آن طبقات رجال نیست، طبقات اصحاب است. شمارش ما این بود که از حضرت رسول شروع می شد انتهایش امام حسن عسگری..

ص: ۲۲

ترتیب طبقه علامه مجلسی

طبقات رجال از ابو رافع یا اباذر و سلمان تا شیخ طوسی که دوازده طبقه بود. مرحوم مجلسی ترتیب طبقات را از انتها شروع می کند ما گفتیم شیخ طوسی می شود طبقه دوازدهم، علامه مجلسی می گوید: شیخ طوسی طبقه اول است؛ اینگونه می گوید طبقه اول طبق ترتیب طبقاتی که علامه مجلسی آورده است؛ طبقه اول: شیخ طوسی و شیخ نجاشی طبقه دو: شیخ مفید و ابن غضائری طبقه سوم:. شیخ صدوق و احمد بن محمد بن یحیی العطار القمی طبقه چهارم :شیخ کلینی طبقه پنجم: علی بن ابراهیم قمی و احمد بن ادریس قمی طبقه ششم: احمد بن محمد بن خالد برقی طبقه هفتم: سعید بن حسین اهوازی طبقه هشتم: ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی که می شود از اصحاب امام کاظم طبقه نهم: اصحاب صادق علیه السلام طبقه ده اصحاب باقر علیه السلام طبقه یازدهم: اصحاب امام سجاد طبقه دوازدهم: اصحاب الحسنین و امیرالمومنین این بافتی است که

مرحوم مجلسی از این طرف اعلام کرده است

ترتیب طبقات سید بروجردی

در همین راستا سید بروجردی که طبقات را گفته، آن روز برایتان خواندم آن طبق طبقاتی بودکه در کتاب طبقات و تجرید اسانید کافی جلد ۱ صفحه ۱۴ تا ۲۲ هست و شرحش را دادم. و سید بروجردی پس از که طبقات روات را گفت، این روات را تطبیق می کند به اصحاب ائمه که اینها از کدام امام روایت می کند تا کامل تر بشود؛ می فرماید: طبقه اول و دوم روات که این طبقه بندی بر اساس عمر متعارف است ایشان محققی است که شاید در رجال نظیری نداشته باشد مرحوم سید بروجردی این دوازده تا طبقه از عمر متوسط راوی که شصت و پنج الی هفتاد و هفتاد و پنج سال این عمر متوسط که در نظر بگیریم راوی ها از زمان شیخ طوسی تا زمان سلمان و اباذر می شوند دوازده طبقه، طبقه اول و دوم راویانی هستند که از امام امیرالمومنین و از امام مجتبی و امام حسین علیهم السلام نقل می کنند. طبقه سوم: از امام سجاد روایت نقل می کند وطبقه چهارم: از امام باقر به طور اغلب و طبقه چهار و پنج: از امام صادق که طبقه پنجم اکثرشان از امام صادق روایت نقل می کنند و از امام کاظم هم همین طبقه نقل می کند بنابراین، روات امام صادق طبقه چهارم و پنجم است و روات امام کاظم فقط طبقه پنجم است که از امام رضا علیه السلام روایت نقل می کنند طبقه ششم است و طبقه ششم و هفتم از آقا امام جواد روایت نقل می کنند و طبقه هفتم به طور اغلب و هشتم به طور نادر از امام هادی و امام عسگری روایت نقل می کند و اما سفراء آقا بقیه الله الاعظم طبقه هفتم می شود اولین نائب که عبارت است از عثمان بن سعید عمری این طبقه هفتم هست طبقه هشتم محمد بن عثمان بن سعید عمری است و طبقه نهم نائبان دیگر که از آقا روایت نقل می کنند؛ حسین بن روح و علی بن محمد سمری، دهم و یازدهم و دوازدهم از امام دیگر روایت نقل نمی کنند که می شود ابتداء غیبت صغری که شیخ صدوق است که طبقه دهم است یازدهم شیخ مفید است دوازدهم شیخ طوسی است. این سه طبقه از معصوم روایت نقل نمی کنند مضافا بر این ایشان برای بعد از زمان شیخ طوسی تا محدث نوری طبقات را استخراج کرده بر اساس همان معیار عمر متوسط و هر کدام از دیگری روایت نقل می کنند.

ص: ۲۳

هموار کردن کتب اربعه طبقات را

سید بروجردی، از شیخ طوسی تا محدث نوری بیست و چهار طبقه استخراج کرده که اول شیخ طوسی و آخرش محدث نوری و صاحب کفایه را هم گفته که استاد خودش هست و شیخ الشریعه اصفهانی را، این طبقات هم طبقات است پس چرا به حساب نیست؟ کل این طبقات که بیست و چهار تا اضافه شده فقط ما تا شیخ طوسی را ذکر می کنیم و بقیه را معنعن نقل نمی کنیم مثلا بگوییم محدث نوری عن شهید عن ابن طاووس عن ابن ادریس عن محمد بن حسن طوسی چرا اینگونه نمی گوییم؟ اولا نگفتن آن یک دلیل دارد و طبقه سازی دلیل دیگر دارد؛ اما اینکه طبقه هست یک واقعیت عینی است، هر کدام نسبت به دیگری طبقه است و ثانیا اینها مشایخ هستند و شیخ الاجازه هستند؛ هر کدام از دیگری اجازه نقل روایت دارند و سنت حوزه اینگونه بوده مثلا- سید بروجردی اجازه نقل روایت از صاحب کفایه دارد و همین طور اینها مسلسل از مشایخشان اجازه می گرفتند، تسلسل و ادب محفوظ بوده پس طبقه بندی داشتن این بیست و چهار طبقه به این دلیل است. یک واقعیت و ارتباط اجازه ای و روایی اما اینکه چرا دیگر روات را نمی بینیم؟ چرا مثلا عن محدث قمی عن محدث نوری عن شهید عن صاحب الحدائق چرا اینگونه نمی گوییم؟ برای اینکه در بحث کتاب خواندیم که اگر ثبوت کتاب و وجود کتاب در حد قطعی بود دیگر نیاز به واسطه ندارد تمام این زحمت بیست و چهار طبقه کتب اربعه برای ما هموار کرده اگر کتب اربعه نبود، ما مضافا بر دوازده طبقه رجال که الان بیست و چهار طبقه دیگر داشت که می شد سی و شش طبقه، زحمات آن بزرگواران آسان کرد و قطعیت و حفظ این کتب که این کتب مثل کتب مقدس صد در صد محفوظ و متقن و قطعی است و دیگر نیاز نداریم و به کتاب مراجعه می کنیم که وصل به کتاب اصلی وصل به راوی است منتها با حذف طبقات.

تعریف شهید از طبقات

بعد از این، نکته بعدی: فائده و نقش و آثار طبقات چیست؟ ما تعریفی داشتیم از طبقات مرحوم شهید ثانی در کتاب درایه صفحه ۱۳۴ می فرماید «الطبقه عباره عن جماعه اشترکوا فی السن و لقاء المشایخ» طبقه عبارت است از یک گروه که گروه یعنی دو سه نفر که اینها اشتراک در سن و اشتراک در ملاقات به مشایخ روایت داشته باشند؛ از یک شیخ نقل کنند، هم سن باشد که این هم سن بودن قید غالبی است البته گاهی ما داریم معمرین مثل جابر که استثنائاتی در سلسله روات هست که از چند امام نقل می کند اما طبقه را گفتیم بر اساس سن متعارف تنظیم شده این دسته و این گروه که اشتراک در سن و اشتراک در ملاقات شیخ داشته باشند؛ منظور از ملاقات شیخ یعنی نقل کردن روایت از شیخ الحدیث یا دو نفر از یک شیخ الحدیث روایت نقل می کند، این هم طبقه است. ملاک اصلی هم طبقه بودن، این است و وحدت سنی قید غالبی است یا قید مکمل.

فوائد و آثار طبقات

در ادامه این تعریف، مرحوم شهید می فرماید: «و فائدته الامن من تداخل المتشابهین و امکان الاطلاع علی التدلیس و الوقوف علی حقیقه المراد من العنعنه» فائده اش این است، مشتبهین یعنی آنهایی که شباهت اسمی دارند، تداخل نکنند مثلا یک علی بن حمزه ثقه است یک علی بن حمزه کذاب است طبقه اش هم تقریبا یکی است، این دو تا که روایت نقل کنند بدون خصوصیات دیگر، عن علی بن حمزه امکان دارد، مشتبه بشود. در طبقه که مراجعه کنیم می بینیم علی بن حمزه ثمالی از امام سجاد نقل می کند و علی بن حمزه بطائنی از امام صادق؛ اگر ثابت شد که از امام صادق که نقل کرده این علی بن حمزه بطائنی است و آن علی بن حمزه که از امام سجاد نقل کرده می شود ثمالی است و ثقه پس امن از تداخل مشتبهین و امکان اطلاع بر تدلیس یک وقتی ممکن است تدلیسی شده باشد یک کسی خودش را به اسم راوی اعلام کرده مثلا اعلام کرده که محمد بن ابی عمیر بعد ببینیم که اشتباه کرده «و وقوف علی حقیقه المراد» یعنی بر حقیقت مقصود از عنعنه، این اصطلاحی است که یا معنعن می گوییم یا عنعنه مثلا عن احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر عن محمد بن مسلم مراد اصلی از عنعنه این است که طبقات بهم مثل دانه های تسبیح تنظیم شده باشد فاصله نباشد اگر یک راوی می گوید عن راوی و آن راوی، هم طبقه نباشد، این عنعنه نیست. بنابراین در عبارت مختصر یکی از فوائد طبقات این است که مسند و مرسل را از هم جدا کنیم می گوید مثلا شیخ صدوق عن ابن ابی عمیر بدانیم که منظور از این عن گفتن معنعنه واقعی نیست، فاصله زمانی دارد و این حدیث مرسل است و لو گفته عن ابن ابی عمیر واسطه را حذف کرده با طبقات مسند و مرسل معلوم می شود. با طبقات، مشتبهات روشن می شود؛ مثلا دو تا اسم است مثل احمد بن محمد که زیاد داریم که نمی دانیم چه کسی مراد است موثقه هم هست و ضعیف هم هست، تشخیص کار مشکلی است. به اسم جد می رویم جد هم از باب اتفاق دو سه نفر یکی است احمد بن محمد بن یحیی اگر جد نشد کنیه شد القاب نشد می بینیم طبقه اش کجاست از کدام امام روایت نقل کرده؟ آن راوی های ثقه که طبقه اش ثبت شده است، اگر از آن طبقه هست تطبیق می شود به آن ثقه اگر به آن طبقه تطبیق نشد می شود مجهول این فائده طبقه است. در مثال سید الاستاد کتاب معجم رجال جلد ۱ صفحه ۱۵۱ می فرماید که آمده است روایتی از امام صادق نقل شده از ابن فضال از ابان بن تغلب که ابان بن تغلب از اصحاب امام صادق است امام صادق در رحلت ابان بن تغلب روضه خواند که وجع قلبی اما ابن فضال از امام رضاست وقتی بگوید عن ابان بن تغلب دیگر معلوم می شود که آن ابان بن تغلب نیست یا همین طور محمد بن سنان اگر از ابان بن تغلب نقل می کند محمد بن سنان سال ۲۲۰ فوت شده و ابان بن

تغلب سال ۱۰۴۱ فوت شده معلوم می شود که ابان بن تغلب آن ابان بن تغلب نیست.

ص: ۲۵

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۲۶ مهر ماه ۹۱/۰۷/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

جرح و تعدیل

درهفته قبل، طبقات را بحث کردیم و کامل کردیم. عنوان بحث امروز ما، جرح و تعدیل است. یکی از بحث های مهم رجال، بحث جرح و تعدیل است.

چیستی معنی جرح و تعدیل و چه الفاظی به کار می رود و چه آثاری دارد؟

جرح و تعدیل چیست و چه الفاظی به کار می رود و چه آثاری دارد و بعد از آن مشکل اصلی اگر جرح و تعدیل، تعارض کنند، چه علاجی داریم؟ اولا معنای جرح و تعدیل، در دید ابتدائی و لغت نامه ها روشن است؛ جرح یعنی کسی که شخص دیگری را، تضعیف کند و فسقی یا کذبی به او نسبت بدهد. در بحث رجال، منظور از جرح، نسبت دادن فسق و کذب و جعل حدیث هست. و تعدیل، در اصطلاح رجال عبارت است از توثیق و اعلام وثاقت و عدالت و تقوا.

۴ عنوان جرح و تعدیل و ذم و مدح

با دید دقیق تری که مسئله را بنگریم، این عنوانی که دو چیز هست در حقیقت می شود چهار عنوان، جرح و تعدیل و ذم و مدح. جرح مرحله کاملی سلبی است مثل اینکه بگوید کذاب، ذم مرحله پایین تر از جرح است مثلا گفته شود مضطرب الحدیث و تعدیل هم عبارت است از اعلام وثاقت در حد کامل، که بگوید ثقه و مدح هم عبارت است از اعلام وصف مثبت اما در حد پایین تر، مثلا گفته شود فاضل، شارع، کاتب مرحله اول از توثیق و تضعیف شد جرح و تعدیل مرحله دوم از توثیق و تضعیف می شود مدح و ذم

ص: ۲۶

سند صحیح و حسنه

در اصطلاحات خواندیم که اگر وثاقت به طور صریح اعلام بشود، سند می شود صحیح. اگر در فضل و اوصاف مثبت در حد مدح، اعلام بشود، سند می شود حسنه. در نقطه مقابل، اگر جرح به طور کامل اعلام بشود نسبت به راوی، آن سند می شود ضعیف. و اگر ذم اعلام بشود، آن سند می شود غیر معتبر. این اصطلاحات را بین کلمات مختفی است دقت کنید که دسته بندی شده که نیست.

فرق حسنه و موثقه

سوال و جواب موثقه راوی است که وثاقتش تصریح شده اما از نظر عقیده، امامی نیست. حسنه راوی شیعه است، اما توثیق به طور خاص نشده. روایت صحیحه که در صدر عالی است پس از صحیحه موثقه و حسنه است. توثیقات عام، به تعبیر خاص

می شود معتبره. علاوه بر جرح و تعدیل، مدح و ذم هم تعریف کردیم،

الفاظ تعدیل و مدح

اما الفاظ تعدیل از باب مثال عبارت اند: عین؛ می گوییم محمد بن مسلم عین، این لفظ شماره یک توثیق است. ثقه، صدوق این سه نمونه از الفاظ تعدیل ۲. الفاظ مدح عبارت از این است که بگوییم جلیل، حافظ، فاضل. صفت مثبت برای راوی اعلام کرده ایم اما وثاقتش را صریحا اعلام نکرده ایم. حافظ بودن قرآن یک وصف مثبت است.

الفاظ جرح و ذم

اما سلبیات که الفاظ جرح و ذم بود.الفاظ جرح درجه یک: کذّاب، ملعون، فاسد العقیده،

سوال و جواب: شخص باید مورد اعتماد باشد، کسانی که فساد عقیده داشته باشد مورد اعتماد نیست و به نقلش اعتماد نمی شود. یک فردی است راوی است نمی شناسیم فقط می دانیم فاسد العقیده است. الفاظ ذم : مجهول، مهمل، مضطرب الحدیث،

معنی مهمل و مجهول

مهمل آن است که از لحاظ عقیـده معلوم باشد امامی است، ولی وصف و مدحی درباره اش نیامده باشد و یا در کتب روایی و جوامع روایی هم ذکر نشـده باشـد. مجهول آن است که شخصـی است روایت را نقل می کنـد، مـدح و ذم نـدارد، یک پله از مهمل پایین تر است عقیده اش معلوم نیست فاسد العقیده نیست، درباره عقیده اش اطلاعاتی در دست نیست.

سوال و جواب مـا حصـل انچه که در مهمل و مجهول گفتیم این بود که برای هر دو تایش که در جوامع ذکر نشـده باشـد و یا ذکر نشـده باشـد، آن را که آورده انـد، مـا که تحقیق دیـدیم ذکر شـدن و ذکر نشـدن، معیـار نمی شود. در مجموع این جمله استخراج شده که هر دویش در جوامع روایی آمده باشد یا نیامده باشد، ولی مدح و ذم نداشته باشد. پس آمدن و نیامده باشد، ملاک نیست. مهمل این است که در کتب روایی آمـده باشـد یا نیامـده باشـد، عقیده اش معلوم است اما درباره مدح و ذم اش چیزی نیامده. مجهول این است که مدح و ذم ندارد، اما درباره عقیده اش هم چیزی نیامده.

اهلیت جارح و معدل

اما اینکه چه مرجعی اهلیت دارد برای جرح و تعـدیل؟ کسـی که جرح او، تاثیر گذار باشد و یا تعدیل او مورد قبول باشد، باید اهلیت داشـته باشـد. و الاـ فسـقه کـل روات را جرح می کننـد یـا آدم های خوشبین خطابی می گویـد همه راویان خوبانند.اما تحقیقی این است که آن کسـی که جرحش تاثیرگذار است در رجال و تعدیلش تاثیرگذاراند، در بحث های قبلی گفتیم. آنها همان موثقینی بودند که ارباب اصول رجالیه بودند که چند دسـته بود متقدمین و متاخرین و مشـهور و غیر مشهور. از باب مثال معروفشان سه نفر است: شیخ نجاشی، شیخ کشی و شیخ طوسی این سه نفر که از باب مثال گفتیم، اهلیت دارند.

ص: ۲۸

شرائط اهلیت

در اهلیت چند نکته شرط است: ۱. خبرویت و اهل خبره باشند. صدور روایات و صحت صدور و آشنایی با روایات و جعل و موجبات جعل، اینها را احاطه و اشراف داشته باشند که بشوند خبره. ۲. قدم زمانی؛ از متقدمین باشد. لذا بر جرح و تعدیل متاخرین، مشهور بلکه اتفاق بر این است که اعتبار وجود ندارد مگر مواردی که جرح و تعدیلشان، مستند باشند. یعنی سند روایی داشته باشد که آن دیگر از جرح و تعدیل شخصی بیرون می رود. و قدم زمانی از سوی دیگر زمانشان با زمان صدور روایت، نزدیک باشد که اهلیت برای تشخیص صدور و درک صدور، داشته باشد که گفتم آن قدماء بعضی هایشان همزمان با صحابه و بعضی از تابعین اصحاب امام هستند بعضی هایشان احتمالاً زمان امام عسگری را درک کرده اند مثل نواب اربعه. ۳. متسالم علیه باشد. یعنی اعتبار توثیقشان، مورد تسالم باشد؛ چون ما در تحقق اعتبار، بسیار باید اهتمام به خرج بدهیم که اگر شک در اعتبار بوجود بیاید، اعتبار سند صدمه می خورد؛ چون شک در اعتبار سند مرتبط است با شک در حجیت و شک در حجیت مساوی است با عدم حجیت..

جرح و تعدیل سه صورت دارد ۱. عن علم ۲. عن دلیل ۳. عن اجتهاد

پس از این، شیوه و ابراز جرح و تعدیل به سه صورت است طبق تحقیق رجالیها: ۱. تعدیل و جرح عن علم هست که بر اساس علم خودش، جرح یا تعدیل می کند. ۲. عن دلیل هست . ۳. عن اجتهاد.

ص: ۲۹

عن علم این است که قطع به صدور دارد. در صورتی که عن علم باشد، جرح و تعدیل قطعا حجیت دارد. شک در آن نیست. قطع به صدور دارد و اعلام می کند در اعتبار این جرح و تعدیل هیچ شبهه ای وجود ندارد. مورد وفاق علما و صاحبنظران هم هست. اما جرح و تعدیل بر اساس دلیل و مستند به دلیل می گوید این عادل است به جهت اینکه این کار را انجام می دهد. دلیلش را می گوید. مثلا میگوید این فرد عادل است برای اینکه همیشه دفاع از ولایت می کند. یا می گوید این فرد معتمد نیست برای اینکه معاونت ظلمه دارد که جرح است که یکی از الفاظ جرح «لا یعتمد علی حدیثه» چون معاون ظلمه است و دلیل را هم ذکر کرده این مورد دوم، محققین می فرمایند که باید محقق، دلیلی را بگوید دیگر در دلیل و استدلال که برسید، تقلید جا ندارد. بحث رجال، بحث تقلیدی نیست. دلیل که اقامه کند، شما بروید آن دلیل را بررسی کنید. اگر دیدید ملازمت از امام یا دفاع از ولایت، به نظر شما اماره عدالت بود، می شود تعدیل. یا بر مبنای سید الاستاد، ملازمت امام اماره قطعی بر عدالت نبود، این دلیل برای شما کامل نیست. اما ما گفتیم اصل در ملازمت امام، اعتماد و وثوق است. سید الاستاد می گوید که ربما ملازمت را دیده ایم ولی فسقه شدند. ما گفتیم این ربما ضرر نمی زند. اصل در ملازمت، وثوق و اعتماد است که در محضر امام معصوم است اصل این است که مورد وثوق است. الا اینکه ان یثبت بدلیل خاص؛ فسق باید به دلیل خاص ثابت بشود. مورد سوم که عن اجتهاد است. عن اجتهاد این است که یک محقق وحید عصر خودش مثل علامه حلی، بر اساس شواهد و قرائن و تحقیقاتی که دارد، اطمینان پیدا می کند به وثوق یک فرد. آن اطمینان بین خود و خدای مجتهد، حجت است مبرر است. به اصطلاح اصول، مؤمّن است. اما برای خودش هست

سوال و جواب خبرویت که رای خبره را شما قبول می کنید، دلیل از او نمی خواهید و دلیل دیگر نیاز ندارد و خبرویت او تمام الموضوع است اما گر خبره از موضع خبرویت خبر نداد، گفت من این را که اینگونه جرح دادم، این معاونت ظلمه دارد این تعدیل، تعدیل مدرکی شد. همان ملاکی که در اجماع داریم؛ اجماع مدرکی، اعراض مدرکی، تعدیل مدرکی بعد از که مدرکی شد، می بینیم مستقیم به آن مدرک، اعتماد کرده و شما هم مقلد نیستند شما مجتهدید. می بینید آن مدرک، درست است اگر درست نیست، می گویید این جرح اش کافی نیست.

سوال و جواب اول عن علم که قطعی است دوم عن دلیل که باید دلیل را ببینم که اگر دلیل را تایید کردیم فهو المطلوب مثل اجماع مدرکی سوم که عن اجتهاد است برای خودش حجیت دارد، برای ما اعتبار ندارد. این جرح و تعدیل به دو صورت است: ۱. گاهی از دو نفر است یکی تعدیل می کند دیگری جرح ۲. جرح و تعدیل از یک نفر است یک نفر، یک مورد را جرح می کند همان مورد را در جای دیگر تعدیل می کند.

فرق بین جرح و تعدیل و تعادل و تراجیح

نکته دوم فرق بین جرح و تعدیل و تعادل و تراجیح این است که جرح و تعدیل مربوط به راوی است تعادل و جرایح مربوط به روایت است. جرح و تعدیل می شود از مباحث رجال تعادل و تراجیح می شود از مباحث درایه و مرجحات و تقدیم جرح بر تعدیل و یا تساقط بحث هایی است که محل ابتلا هم هست ان شاء الله جلسه آینده.

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۳ آبان ماه ۹۱/۰۸/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

تعارض جرح و تعدیل

درباره جرح و تعدیل بحث می کردیم، گفتیم که اعتبار جرح و تعدیل شروطی دارد، که آن شروط را بیان کردیم و کامل شد. در ادامه همین بحث جرح و تعدیل، به مسئله مهمی بر می خوریم تحت عنوان تعارض جرح و تعدیل؛ در بحث رجال تعارض جرح و تعدیل یکی از مسائل مهم است که باید آن را تحقیق و توضیح داده شود.

در دید ابتدائی قولی است که جرح مقدم بر تعدیل است

در این رابطه گفته می شود که جرح و تعدیل که تعارض بکند، اولا در دید ابتدائی قولی است که می گویند: جرح مقدم بر تعدیل است. تعدیل را باید کنار گذاشت؛ برای اینکه جرح که شده است مطلب تمام است، نقطه ضعف تشخیص شده است و اعلام شده است. و آن که عدالت را اعلام می کند، ممکن است به این نقطه ضعفی که جارح به آن دست پیدا کرده نرسیده باشد. بنابراین در دید ابتدائی در تعارض بین جرح و تعدیل گفته می شود که جرح مقدم بر تعدیل است.

سوال و جواب در جرح مطلب تمام است می بیند این فرد، مشکل عقیدتی دارد. در تعدیل امکان دارد که کسی بر اساس حسن ظاهر و دیدن یک سری اعمال مثبت، شخص را موثق اعلام می کند و به آن نقطه ضعفش اطلاع نداشته باشد. بنابراین تعدیل آسیب پذیر است و احتمال خلاف دارد ولی جرح تمام الکلام است. بنابراین جرح مقدم بر تعدیل است این قولی است که گفته شده است.

ص: ۳۲

تحقیق این است که این استحسان است

اما تحقیق این است که این تقدم در حد یک استحسان است؛ چون ما دو تا عنوان که رو در رویی اش را بررسی می کنیم، در واقع عنوان فعلی را بررسی می کنیم. ما بحث تقدیری و فرضی نداریم، فعلاـ یک عنوان داریم توثیق و یک عنوان داریم تضعیف و یک عنوان داریم تعدیل و یک عنوان جرح، دو تا عنوان فعلی است، تقدیری بحث نمی کنیم که این تعدیل، اگر خصوصیات مختفیه اش را می دید ممکن بود تعدیل نمی کرد. تقدیری نیست بحث ما.

در جرح و تعدیل مرجحات ۵ مورد است

در جرح و تعدیل که مرجحاتی دارد؛ مواردی گفته شده است که در کل می تواند پنج مورد باشد:

مرجح اول تعداد

۱. تعداد؛ اگر فرض کردیم (اتفاقا این مسئله در جرح و تعدیل واقعیت هم دارد)، می بینیم دو تا موثق، توثیق کرده است. یک نفر جرح کرده، یا بر عکس، دو نفر جرح کرده یک نفر تعدیل و توثیق، طبق قاعده اظهار نظر آن دو نفر مقدم است بر اظهار نظر آن یک نفر، از باب تقدم شهادت بر خبر واحد. قانون و معیارش معیار تقدم بر شهادت بر خبر واحد است. بر همان عقلانی که شهید صدر می فرماید که قوت اعتماد و قوت اعتبار طبیعتا دو نفر قوت و اعتبارش بالاتر است از قوت و اعتبار یک نفر. بنابراین اگر یک طرف جارح یا معدل دو نفر یا بیشتر (بیشتر تقریبا نیست چون عمدتا سه نفر هستند: شیخ کشی و شیخ نجاشی و شیخ طوسی)اعتبار بالاتر و از باب قوت احتمال تصدیق دو نفر از جرح یک نفر برتری دارد و عقلا به آن اعتماد می کنند و این ترجیح ترجیحی است عقلائی منتها تنظیرش هم در نصوص داریم از باب ترجیح بر خبر واحد

مرجح دوم تقدم قدماء بر متأخرین

۲. می بینیم تعدیل، از سوی شیخ طوسی بوده و جرح از سوی علامه حلی یا علامه مجلسی بوده، اگر این گونه تعارضی بوجود بیاید، تعارض بین توثیق و جرح قدما و متاخرین است، طبیعتا توثیق قدما یا جرح قدما از توثیق و جرحی معارضی که از سوی متاخرین صورت بگیرد مقدم خواهد بود. جرح متاخرین در برابر توثیق قدماء یا توثیق متاخرین درباره جرح قدماء، قابلیت مقاومت را ندارد. هرچند شما عقلی و فلسفی کنید، جداست. از لحاظ بحث عقلی و فلسفی ممکن است،عقلیات امکانیات هست. ممکن است متاخرین چیزی را کشف کنند که برای متقدمین مستور بوده، اما این عقلی است. ما تابع حجیت معتبره عقلائیه شرعیه هستیم. توثیق و تضعیف قدماء اعتبار عقلائی شرعی متسالم علیه دارد.

سوال و جواب عقلائی وصفی است بدون فاصله، قرب زمانی و شرعی آن هم پس ازکه این اعتبار و این اعتماد در سیره متشرعه به ثبت رسید می شود شرعی و متسالم علیه که شد مستحکم پس بنابراین بین قدما و متاخرین اگر تعارضی بوجود بیاید، که زیاد هم هست و سید الاستاد هم مخصوصا این گونه تعارض را که می بیند کان لم یکن شئا مذکورا متاخرین را حذف می داند در برابر آراء متقدمین.

سوال و جواب مرجحات بعد از تحقق، تعارض نیست، در معرض تعارض است. در ابتدای احتمال تعارض است، این تعارض ها را به اصطلاح می گوییم: تعارض بدوی در مقابل تعارض حقیقی. فعلا تعارض بدوی است یک جارح است و یک معدل جارح از قدماست و معدل از متاخرین است،به قول متاخرین در برابر قول قدما اعتماد نمی شود.

ص: ۳۴

مرجح سوم الفاظی مثل ینقل عن الضعفاء

مرجح سوم: الفاظ؛ الفاظ جرح و تعدیل را خواندیم، الفاظ مدح و ذم را هم خواندیم، به آن الفاظ حساب باز می کنیم در رجال و به الفاظ مراجعه می کنیم، یک مرتبه می بینیم لفظ جرح، ظهور در جرح دارد، مثل ینقل عن الضعاف، طرف مقابل تصریح می کند وثاقت را، که هذا ثقه. طبیعتا نص مقدم بر ظاهر است و ظاهر هم از بین نمی رود، به جای خودش باقی است. منتها علامت ضعف نمی شود. علامت ابتدائی ضعف است و علامت قطعی برای ضعف نیست. تصریح و نص اعلام می کند که این علامت علامت ابتدایی ضعف است ینقل عن الضعاف علامت قطعی ضعف نیست و توثیق اش ثابت شد. الفاظ تعابیری زیادی می آید و گاهی هم از باب نص و ظاهر نیست، بعضی ها الفاظی دارد که مهمل است ظهوری در معنا ندارد، احتمال می دهیم توثیق را، مثلا می گوید آن راوی سهل بن زیاد له کتاب، این «له کتاب» یک توثیق احتمالی است. آن طرف هم تضعیف است که هذا لا یعتمد بنقله یا ضعیف، تصریح به ضعف با احتمال توثیق قابل معارض نیست؛ چون الفاظ فرق می کند و باید به الفاظ مراجعه کرد.

مرجح چهارم عن علم و عن اجتهاد

مرجح چهارم که عن علم و عن اجتهاد؛ آنجا سوال شد که موثقین قدماء، امکان دارد توثیقشان عن اجتهاد باشد، جوابش این بود که توثیق اینها از موضع خبرویت است، عنوان خبره برای اینها صادق است و آن توثیق ها از طریق اجتهاد نیست، از طریق خبرویت است. اگر توثیق دیدیم بین همان موثقین عن علم و عن اجتهاد بود، ما جایی دیدیم که توثیق عن علم است و یک توثیق عن اجتهاد است، منظور از عن علم، خبرویت و عن حس هست و یکی هم عن اجتهاد است. این تعارض منحصرا بین متقدمین و متاخرین واقع می شود ، اما بین متقدمین این تعارض اتفاق نمی افتد؛ چون آنها همه از موضع خبرویت صحبت می کند و آن برمیگردد به آن قسم که تعارض بین متقدمین و متاخرین هست هرچند گفته شده است.

ص: ۳۵

مرجح پنجم توثیق و جرح عام و توثیق و جرح خاص

مرجح پنجم عبارت است از توثیق خاص و توثیق عام یا جرح خاص و توثیق عام؛ اگر توثیق خاص باشد با جرح خاص، قابل معارض است. اگر توثیق عام با جرح خاص، قابل معارضه نیست؛ چون در بحث رجال نقش توثیقات عام در مثال مثل نقش اصول عملیه است. رتبه اش پایین تر از ادله اجتهادیه است. توثیق خاص در رتبه اول قرار دارد، توثیق عام هم علی قول هست هم توثیقش بخصوص نیست و به شکل عام است. بر اساس اعتبار روایت و راوی ، آن توثیق خاص اعتبارش بالاتر از توثیق عام است. لذا اگر مثلاـ معلی بن خنیس که توثیق عام دارد و جرح خاص هم دارد، لذا همان طوری که معروف شده است روایتی که در سندش معلی بن خنیس باشد، از اعتبار برخوردار نیست؛ چون جرح خاص دارد از شیخ نجاشی و آن توثیق عامش قابل معارضه با جرح خاص نیست. این پنج مورد از مرجحات اگر این مرجحات را داشتیم بر اساس آن مرجحات، تعارض شکل نمی گیرد. اما اگر از این مرجحات چیزی در کار نبود، تعارض می شود.

تعارض به دو قسم متعارف و نادر تقسیم می شود

تعارض دو قسم است: ۱. تعارض متعارف ۲. تعارض نادر، تعارض متعارف این است که از سوی دو نفر که یک نفر جارح است و یک نفر معدل است، مثل شیخ مفید و شیخ نجاشی، یکی توثیق می کند و دیگری تضعیف. صورت دوم این است که از سوی یک نفر است؛ یک نفر در یک کتابی یک فردی را توثیق کرده و در کتاب دیگر آن فرد را تضعیف کرده، پس جرح و تعدیل از سوی یک فرد موثق یا مضعف که این مورد نادری است. مثال مورد اول که جارح و معدل متعدد بود، مثل راوی معروف مفضل بن عمر، شیخ مفید در کتاب ارشاد صفحه ۳۰۸ می فرماید: مفضل بن عمر من شیوخ اصحاب الامام الصادق و من ثقاته و الفقهاء الصالحین. شیخ نجاشی می فرماید: مفضل بن عمر فاسد المذهب، مضطرب الروایه، لا یعبأ به، از نظر تصریحات هر دو کامل است. هر دو از قدماء هست و اهلیت توثیق برای هر دو در یک حد است. تصریحاتشان هم در یک حد است. طبیعی است که اینجا تعارض است و این روایت می شود از حیث توثیق و تضعیف، خالی از توثیق و تضعیف می شود. مفضل بن عمر بدون توثیق و تضعیف؛ چون آن توثیق و تضعیف با معارضه از بین رفت. اگر از قرائن بیرونی چیزی توانستیم بدست بیاوریم، ساقط نمی شود و اگر نتوانستیم این فرد هست و بدون توثیق و تضعیف، بعد از تعارض، توثیق و تضعیف از بین می برد اما خود فرد از دایره بیرون نمی رود.

سوال و جواب قدما دو دسته است مشهور و غیر مشهور که مشهور سه نفر است و غیر مشهور مثل شیخ مفید و شیخ صدوق و کلینی است. مشهور در اعتبار مقدم نیست بلکه برای ما مشهور شده، مشهور در استفاده است نه مشهور در اعتبار. تعارض نادراین است که تعارضی که توسط یک فرد صورت بگیرد، یک فرد راوی را یک بار تعدیل کند و یک بار توثیق، در این رابطه مرجحاتی دارد.

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۰ آبان ماه ۹۱/۰۸/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

جرح و تعدیل

درباره جرح و تعدیل بحث می کردیم. رسیدیم به تعارض جرح و تعدیل. مرجحات تعارض را گفتیم و گفتیم تعارض به دو نحو صورت می گیرد، گاهی از سوی دو مورد یعنی جارح کسی باشد و معدل شخص دیگر که این متعارف و معمول است. گاهی هم جرح و تعدیل از سوی یک نفر صورت می گیرد که این غیر معروف و نادر است. در این صورت، اگر برخوردیم که شیخ مفید مثلا یا شیخ طوسی فردی را در یک زمان تعدیل کرده است و در زمان دیگر جرح، اینجا آن مرجحات که نمی آید که قدم زمانی و تعداد افراد و موقعیت و متسالم علیه بودن، هیچ فرقی نیست.

کلام شیخ مفید در ارشاد در مورد محمد بن سنان

مثلا شیخ مفید در کتاب ارشاد صفحه ۳۰۹ درباره محمد بن سنان می گوید «محمد بن سنان من خاصه الامام الکاظم و ثقاته» صریح می گوید که من خاصه الامام و ثقاته . در بحث نقص و کمال شهر رمضان که یک بحث فقهی است که آنجا گفته می شود که ماه رمضان نقص اصلا ندارد یا نقص و کمال دارد که محل بحث است، در آن رابطه حدیثی نقل شده که گفته می شود که ماه رمضان نقصی ندارد، شیخ مفید می فرماید: این حدیث شاذ است. و بعد می فرماید غیر معتمد است چون شاذ و شذوذ از علائم ضعف بود، قرینه و دلیل برای ضعف نیست.

ص: ۳۷

سوال و جواب: شاذ این است که بر خلاف کثرت و مشهور باشد، هم ندرت دارد و در برابر اینکه از نظرها دور افتاده و کسی به آن اعتماد و اعتناء نمی کند می گوییم شاذ. شیخ مفید می فرماید این حدیث مضافا بر اینکه شاذ هست، غیر معتمد هم هست بخاطر اینکه محمد بن سنان در سندش هست بعد می فرماید: «و هو مطعون» آدم نفرین شده و طعن خورده ای است. در اینجا اولین مطلبی که برمی خوریم این است که اینگونه اظهارنظرها برای آدم عادی دلیل بر این است که معصوم نیست. یک امر طبیعی است و اشکال بر موثق که وارد نیست و ثانیا به طور طبیعی و تجربه علمی و تحقیق و تتبع این نتیجه قطعی به دست آمد که آن رأی دوم اعتبار دارد، رأی اول، رأی ابتدایی بوده چنانچه در فتواها هم همین است که فتوای دوم مورد اعتماد است. اگر با تحقیق این مطلب به دست نیامد و تاریخش را نتوانستیم به دست بیاوریم،

در تعارض جرح و تعدیل مشهور می گویند تساقط است این تساقط جرح و تعدیل است نه راوی

اینجا یک تعارضی است که تساقط شد، باید تتبع کنیم. اگر بعد از تتبع به جایی نرسیدیم، وقتی که تعارض صورت گرفت، مشهور و صحیح در تعارض تساقط است. رمزش شک در حجیت می شود که مساوی با عدم حجیت است. اما معنایش این نیست که این که تساقط کرد. درباره محمد بن سنان نه جرحی داشتیم و نه تعدیل، این جرح و تعدیل تاثیری نداشت، جرح و تعدیل ساقط می شود نه شخص راوی به عنوان یک راوی. این راوی می شود راوی مجهول که ساقط از اعتبار نیست. اولا عنوان راوی دارد، و ثانیا راه برای اثبات اعتبار وجود دارد. به متن مراجعه می کنیم به شهرت مراجعه می کنیم به مؤیدات مراجعه می کنیم، احتمال اعتبار هنوز وجود دارد، و راوی نهاییا از اعتبار ساقط نمی شود. نتیجتا جرح و تعدیل که تعارض بکنند آن مرجحات را داریم آن تحقیقات که کامل شد در حد تتبع، تتبع هم حدش این است که متتبع بر اساس تتبع خودش اطمینان پیدا کند که موارد احتمالی را جستجو کرده در حد وثوق. قلمرو تتبع شناسایی بشود پس از آن می شود تعارض و تساقط که جرح و تعدیل ساقط شده است نه اینکه راوی از دایره بیرون رفته باشد.

سوال و جواب در بحث اصحاب اجماع خواندیم که نقل از مروی عنه معتمد، امتیاز نیست و نقل از امام مدح است. بله اگر مثل مشایخ ابن ابی عمیر یک وقت کسی از ابن ابی عمیر نقل می کند این نقل از ابن ابی عمیر باعث امتیاز ناقل نمی شود اما ابن ابی عمیر از کسی نقل می کند که موجب امتیاز برای راوی می شود.

تعادل و تراجیح مربوط به روایت است

جرح و تعدیل مربوط به راوی است و تعادل و تراجیح مربوط به روایت است، این را اصولی ها بحث می کنند، اشکالی ندارد اما بحث رجالی است . بحث رجالی که در اصول مطرح بشود، از رجالی بودن بیرون نمی رود. اشاره ای کنیم به تعادل و تراجیح برای اینکه اولاـ بحث رجالی است و ثانیا معمولاـ به تعادل و تراجیح چون در آخر کتاب است، نمی رسید و درباره بحث رجال و روایت اگر بخواهیم کار کنیم، تعادل و تراجیح کمکمان می کند، بدون آشنایی با تعادل و تراجیح بحث روایی نمی توانیم خوب تجزیه و تحلیل کنیم. بحث تعادل و تراجیح عبارت است از ترجیحاتی که نسبت به دو تا روایت صورت می گیرد و یکی را نسبت به دیگری ترجیح می دهد. موضوع بحث ما دو روایت است که هر دو از اعتبار برخوردار است. پس از که اعتبار در حد هم بودند از نظر راوی و مضمون هم فرق داشت، اختلاف در مضمون دارد، در این صورت تعارض ابتدائی شکل می گیرد. شروط تعارض ابتدائی هر دو سندش درست است و هر دو جهتش هم درست است و دلالتش هم درست است؛ اصاله الصدور و اصاله الظهور و اصاله الجهه. اختلاف در مدلول دارد، یکی می گوید شهر رمضان از سی روز کمتر نمی شود و یکی می گوید کمتر از سی روز هم می شود، هر دو سند درست و دلالت هم واضح. اگر فرق در اعتبار سند بود، یکی قوی یا یکی متواتر و یکی مستفیض یا یکی مستفیض یکی خبر واحد که ما به تعارض برنمی خوردیم. اعتبار سند درجاتی دارد؛ یک مرتبه یک خبر ضعیف است از لحاظ سند، خبر دیگر معتبر است، که جای بحث نیست. خبری که ضعیف است با خبر معتبر توان مقاومت ندارد.

ص: ۳۹

درجات اعتبار سند

مرحله بعـدی می بینیم یک خبر معتبر است ولی سـندش اعتبارش اعتبار توثیقات عامه است که در مرجحات جرح و تعدیل هم خوانـدیم و دیگری توثیقات خاصه است اینجا هم جای ترجیـح وجود دارد ولی ترجیـح کامل نیست. نیاز به تحقیق دارد. و اما اگر دیدیم دو تا روایت، یکی متواتر است و یکی خبر واحد صحیح است، طبیعتا خبر متواتر مقدم است؛ چون از باب تقدم علم بر ظن. مسـتفیض صریح بیان نشده است اما باید بیان شود که اگر یک روایت مستفیض باشد، روایت دیگری خبر واحد باشد، مسـتفیض مقـدم است. مـا می بینیم یـک طرف خـبر مسـتفیض است و یـک طرف خبر واحـد صـحیح است، (فرق بین معتبر و صحیـح این است که توثیقـات خـاصه و امـامی می شود صـحیح و توثیقـات عامه می شود معتبر) تعارض خبر مسـتفیض با خبر واحد صـحیح ، خبر مسـتفیض مقدم است برای اینکه خبر مسـتفیض با متواتر فرقش است که متواتر مفید علم است و مسـتفیض مفید وثوق و اطمینان است و اطمینان سرجای علم قرار می گیرد،همان اعتباری که علم دارد، همان اعتبار را اطمینان دارد. پس اطمینـان مقـدم است بر خبری که بـاعث اطمینان نیست، نکات دیگری هم هست به عنوان امتیاز . موضوع حجیت خبر وثوق به صدور است. این درجات وثوق برای آدم فرق می کند ؛ اگر یک خبر صحیح با یک خبر ثقه تعارض کند، اصول و رجال می گوید که ترجیح نیست که هر دو اعتبار دارد اما می گوییم یک امتیاز دارد که صحیح چون امامی است. می گوییم یک طرف دو روایت صحیح اعلائی باشـد و یـک طرف هم یـک خبر ثقه که فطحی و عامی باشـد، در رجال و در اصول می گویـد که ترجیح نیست چون نه متواتر است و نه مسـتفیض، هر دو اعتبار دارد. از این بالاتر می گوییم اگر یک طرف سه تا سـند صحیح اعلائی باشد مثل محمد بن مسـلم و زراره و طرف دیگر ثقه باشد مثل سـماعه که امامی نیسـتند ولی موثق هسـتند، آیا از میزان وثوق برای یـک متتبع این دو تا مساوی تأثیرگـذار است. میزان وثوق و اعتبار برای سه تا روایت صـحیح اعلائی و یک روایتی که فقط اعتبارش ثابت شده و عامی هم هست، می شود برابری کند؟ هرگز. این اشـهر نیست این در رجال بحث نشده و مطلب تازه ای است و یک واقعیتی است . حقیقتش این است که ما حـداقل امتیاز برای این طرف بایـد اعلام کنیم و اگر برای مجتهد شخصـا وثوق و اطمینـان که حاصـل بشود، که حاصـل می شود برای متتبع نوعا وثوق و اطمینان حاصل می شود که این طرف میزان اعتبار بالاست. بالاتر بودن اعتبار اگر به تعبیر شهید صدر قوت احتمال در حد وثوق و اطمینان رسید، برای مجتهد حجت است. منتها این مطلبی است که در رجال و اصول بحث نشده و شهید صدر اشارتهایی دارد.

سوال و جواب: تاثیرگذاری شخصی است برای مجتهد، اما اصل ان اعتبار نوعی است نوعا می تواند آدم می تواند بگوید که همچنین سند اعتبار زائدی را خلق می کند اما تاثیرگذاریش شخصی است. هر شخصی که برایش وثوق و اطمینان حاصل بشود، انجاست که باید به آن اکتفا کند. در نتیجه مضافا بر تقدم متواتر و تقدم مستفیض ، تقدم سند که تعدد داشته باشد در حد مستفیض هم نباشد، صحیح اجلایی نسبت به یک روایت موثقه به نظر می رسد که قطعا از امتیاز برخوردار است ولی به عنوان مرجح خلافا للقوم نمی توانیم اعلام کنیم و با استفاده از بیانات شهید صدر می توانیم امتیاز برجسته در نظر بگیریم ولی از آنجا که اثر گذاریش شخصی هست، اگر برای مجتهد شخصا اطمینان حاصل شد، معلوم است که تاثیر خواهد گذاشت. بعد از این مراحل که سند در تمامی این خصوصیات مساوی بود نوبت می رسد به تعارض ابتدایی که روایت تعارض می کند و وارد بحث تعادل و تراجیح می شویم. یک اشاره کوتاه که روز ولادت امام هادی سلام الله تعالی علیه هست. ائمه علیهم السلام همه احوال و کلماتشان معجزه است، اما از بعضی از ائمه یا از هر امامی یک اثر بجای مانده. از امام هادی که اثری که بجا مانده زیارت جامعه کبیره است که آن تعابیر، آنقدر بلند پرواز است که تعبیری است به دهانی درست می آید که چون پهنای فلک باشد. و در همان زیارت است که آقا امام هادی می فرماید «کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و سجیتکم الکرم» همین تعابیر که می گوید کلامکم نور که ادامه می دهد نور می بخشد نور پخش می کند و نور می درخشد. عزیزان که دنبال رشد می روند و دنبال نور می روند نورانیت باطنی یکی از جاهای او زیارت جامعه کبیره است. در زندگی امام خمینی آمده است که ایشان چهل سال مستمر همه روزه زیارت جامعه کبیره می خواندند. آنکه امام کبیر و رهبر کبیر در تاریخ بشریت است روحانیت اگر سرزنده و نشاط و شکوفایی دارد مربوط می شود به حرکت امام خمینی. کسی که چهل سال همه روزه زیارت جامعه کبیره می خوانده است. این زیارت جامعه سندش هم درست است که آن راوی آخری که موسی بن عبد الله نخعی که توثیق ندارد اما روایت حسنه است چون شیعه و امامی است و دست دراز کرده به طرف آقا از عمق اخلاص، این بالاترین مدح است نقل از امام با آن سوال بالاترین مدح است پس ممدوح است و روایت بر اساس معاییر رجالی می شود حسنه.

ص: ۴۱

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۷ آبان ماه ۹۱/۰۸/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

آیا خبر مستفیض جزء خبر متواتر است یا مستقل است

سوالی شد که خبر مستفیض جزء خبر واحد است یا جزء خبر متواتر، گفتیم که گروه مستقل است. البته در تعابیر ممکن است بربخورید که دسته بندی کلی دو قسم است: خبر واحد و خبر متواتر . این با دید کلی است با غض نظر از ریزنگری،ولی بعد از دقت می بینید که گروه بندی سه تاست: خبر واحد تا حد صحیح هم بشود و تکرار هم بشود، خبر واحد است . دو خبر و دو سند باز هم در اصطلاح خبر واحد است. همین طور از اینکه بالا رفت، خبر واحد مفید ظن است و اعتبارش به جهت اعتبار تعبدی شرعی است و اعتبار وارد از سوی شرع، خودش در حد ذات اعتبار ندارد؛ چون نه اطمینان است و نه علم. درجه دوم خبر مستفیض است که خبر مستفیض از فیضان و کثرت می آید و این استفاضه و کثرت در حد قابل توجه . پایین تر از متواتر است و عدد ندارد و نشانه اش نتایج آن است . خبر واحد نتیجه اش فقط حصول ظن است و خبر مستفیض حصول اطمینان است و خبر متواتر نتیجه اش حصول علم است . لذا گفتیم بهترین تعبیر در جهت فرق بین متواتر و مستفیض همان فرقی است که بین علم و اطمینان است که سه درجه است علم و اطمینان و ظن. اما یقین از متواتر هم باید بالاتر برود در حد کشف و عینیت قطعی که بشود یقین . فرق بین یقین و قطع این بود که قطع احتمال جهل مرکب در آن وجود دارد ولی در یقین احتمال جهل مرکب وجود ندارد. (مثال یقین کسی که خدمت آقا برسد یقین است علم این است که همه ما علم داریم. یقین هست اما کم است. آن کسی که در عبودیت می رسد به یقین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین . یقین حالت روحی است و حالت دل است که این ریاضت و تمرین عبادی می خواهد . انسان که عبادت را انجام بدهد و تکرار کند می بیند یقین آمد. قراردادی نیست و معامله ای نیست و عدد و رقم ندارد وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِین)

ص: ۴۲

راه تشخیص یا اثبات اعتبار برای روایاتی که ذکر شده در جوامع روائی

عنوان بحث ما ،خود ما یک روایت را تشخیص بدهیم که این روایت معتبر است . راه تشخیص اعتبار یا اثبات اعتبار برای روایات ذکر شده در وسائل مثلا . ما وسائل الشیعه را در اختیار داریم، باز می کنیم .می بینیم یک روایت از باب مثال اولا سند دارد کامل یا ندارد که اگر سند کامل نبود که می شود مرسل. اگر سند کامل بود، راوی ها را یکی یکی می خوانیم، مثلا روایت شماره ۵ باب ۳ کتاب قضاء عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی ما این علی بن ابراهیم در کنار وسائل یک کتاب دیگر هم داریم معجم رجال آقای خویی یا معجم الثقات شیخ تجلیل تبریزی که یک جلد است ، علی را پیدا می کنید ، می بینید علی بن ابراهیم مستند با ذکر منبع با تصریح موثِق که در بحث اعتبار توثیق خواندیم ، می بینیم نوشته است علی بن ابراهیم ثقه ثقه بعد می رسیم عن محمد بن عیسی که ورق می زنیم می بینیم اشعری و قمی ثقه ثقه . کل روات را همین طور می بینیم . اما گاهی محمد بن عیسی در معجم سه چهارتاست. آنجا طبقاتش هم نوشته شده . طبقه پنجم و طبقه چهارم، می بینیم طبقه اش با علی بن ابراهیم یک طبقه باشد یا وصل باشد، که هر دو از طبقه پنجم یا علی بن ابراهیم پنجم و محمد بن

عیسی ششم . کل این روایات اگر توثیق داشت ، اگر توثیق خاص نداشت، مثلا سهل بن زیاد که توثیق خاص ندارد، یک بخشی در آخر کتاب است به نام توثیقات عامه، آنجا اسماء رجال به ترتیب نوشته شده، توثیقات عامه هم سه تاست: تفسیر علی بن ابراهیم قمی، کامل الزیاره و مشایخ اجله ثلاثه : ابن ابی عمیر و بزنطی و صفوان . می بینیم اگر از رجال اینها یعنی در این سندی که اینها نقل می کنند که اگر توثیق عام هم اعتبارش ثابت شد، این روایت می شود معتبر و قابل اعتماد . روایت را که روایت اخلاقی است بخوانیم: عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبد الرحمن عن جمیل «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ یَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَهِ أَصْنَافٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِیعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ». و مردم به دسته درمی آیند، ۱. عالم ۲. متعلم ۳. غثاء. فنحن العلماء عابد و زاهد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست، علمای به معنای کلمه ائمه هست و شیعتنا متعلمون که این درجه دارد، متعلمون درجه یک متعلمین فقه اهل بیت هستند و سائر مردم ضعفا هستند. اما اگر سند توثیق خاص نداشت و توثیق عام هم نداشت ، مراجعه می کنیم به صفحه مدائح که در همین معجم ثقات قسمت آخر کتاب ، مدائح است . رجال بر اساس حروف تنظیم شده می بینیم اگر آن راوی که نه توثیق خاص داشت نه توثیق عام داشت، مدح اگر داشت می شود ممدوح و روایت می شود حسنه و معتبر می شود. اما اگر روایتی را دیدیم مثل همین جا روایت شماره ۷ عن ابی عبد الله اشعری رفعه عن هشام بن حکم . این حدیث مرفوعه است که در مرفوعه کلمه رفعه قطعا هست. این رفعه در دید ابتدایی اعتبار ندارد ؛ چون مرسل است ولی بعد از تحقیق می توانید رفعه را سند را پیدا کنید، چون بوده . در دید ابتدایی این روایت مرفوعه و حقیقتا می شود این را رفع عنوان مرفوعه کنیم و سندش را پیدا کنیم. اما در دید ابتدایی رفعه معتبر اعلام نکنید. اما یادمان نرود که روایاتی که از وسائل هست از کتب اربعه گرفته شده و بیش از صد تا منبع دیگر،و این مجموعه اصول اربعه ماه است. کتب اربعه محصول اصول اربعماه است. اگر روایت از کتب اربعه نقل بشود یک اعتبار ابتدایی دارد. در حدی که در منبر بحث کنید و در مجالس بحث کنید،می گوییم روایتی که در جوامع معتبر روایی است. این روایت مضمونش این است که «لَا نَجَاهَ إِلَّا بِالطَّاعَهِ وَ الطَّاعَهُ بِالْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَ التَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ یُعْتَقَدُ وَ لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِی» . امیرالمؤمنین سلام الله تعالی علیه می فرماید «منْ کَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ کَانَ عَلَیْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظ». آدم که می خواهد برای خود بیمه درست کند، خودش را موعظه کند. حدیث شماره ۸ محمد بن محمد المفید فی المقنعه عن النبی قال مَنْ جُعِلَ قَاضِیاً فَقَدْ ذُبِحَ بِغَیْرِ سِکِّین. این کتاب مقنعه که شیخ مفید مستقیما از سوی پیامبر نقل می کند که طبیعتا می شود مرسل. اما یک نکته دارد که اگر شیخ مفید به این تعبیر آورده باشد که قال النبی، برای او ثابت شده ما به قول شیخ مفید اعتماد می کنیم . همین طور اگر شیخ صدوق بگوید قال الصادق، برای او ثابت شده که این قول قول امام صادق است. اما اگر گفت روی عن النبی یا روی عن الصادق این مرسل است.

سوال و جواب اما اینکه شماره گذاری حسابی دارد یا ندارد، آنچه اساتید فن گفته اند این است که در کافی رعایت شده. در کتاب کافی اول و دوم اشاره به اعتبار هم دارد و در وسائل هم جمع آوری و نظر به ابواب است، وسائل طبق ابواب شرائع الاسلام تدوین شده . نظر به تدوین احکام و تبویب ابواب است بنابراین آن رتبه بندی اینجا ملحوظ نیست. اما در کافی روایت اول از اعتبار اول از دید مرحوم کلینی.

اصطلاحات و تعبیرات شیخ کلینی و شیخ طوسی و وسائل

در همین وسائل به دو سه تا تعبیر برمی خوریم که یک تعبیر مربوط می شود به شیخ طوسی روایت شماره ۹ می گوید محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید که این باسناده مرسل است یا مسند است یا معتبر هست یا معتبر نیست. این باسناده یک کتاب معجم رجال نیاز دارد. شیخ طوسی در روایات بعضی از راوی ها ذکر نمی کند و دو سه تا راوی را حذف می کند و راوی چهارم ذکر می کند، تحت عنوان باسناده یعنی به آن راوی که الان ذکر شده ، سند دارد. اگر تهذیب و استبصار داشتید در آخر کتاب آورده شیخ. اما نداشتید همین معجم ثقات در آخر کتاب تحت عنوان اسانید محذوفه آورده است که این سند اسناد شیخ به حسین بن سعید ، افراد را لیست کرده . در وسائل جلد آخرش هم قسمتی از آن مطالب هست. این اسناد در وسائل هم هست. پس اسناد را آنجا مراجعه می کنید طبق حروف اسم مثلا آمده است باسناده عن الحسین بن سعید که اسناد شیخ به حسین بن سعید درست هست یا نیست، می گردیم حسین بن سعید را پیدا می کنیم در آن اسانید، آنجا نوشته شده که اسناد شیخ به حسین بن سعید اهوازی درست است. جایی که درست نبود، ننوشته است. بعد در این روایات می بینیم که یک روایت محمد بن الحسن ذکر شده روایت بعدی آمده و عنه که این عنه به همان نفر اول سند که محمد بن الحسن شیخ طوسی بود یا فرض کنید کس دیگری بود،اینجا روایتی هست محمد بن یعقوب در یک روایت و روایت دوم عنه ، این عنه ضمیر می رود به راوی اول سند قبلی . مطلب دیگر تعبیر کافی این است که در ابتدای سند نقل می کند که عن عده من اصحابنا روایت پنجم باب ۴ عن عده من اصحابنا این عده من اصحابنا اصطلاح مرحوم کلینی است چنانچه اسناد اصطلاح شیخ طوسی است. این عده که گفت حسب ظاهر که گفته عده من اصحابنا شیخ کلینی می گوید و قابل اعتماد است. بحسب واقع هم این باز هم در آخر کتاب منظور از عده، چهار نفر از مجموعه هاست و آن افراد هم برایش مروی عنهای معروف و از اجلا و ثقات است که در آن بحثی نیست. غیر واحد در روایت نیست . غیر واحد تعبیر از کثیر است، یقول بهذا الحکم غیر واحد من اصحابنا. آن از شهرت بالاـ نزدیک اجماع می رسد ، که این تعبیر سندی نیست، تعبیری از آراء و اقوال فقهاست. در روایات دارد عیاشی می آید محمود بن مسعود عیاشی که صاحب تفسیر هست. این متاسفانه یک نقصی به وجود آمده که تفسیر عیاشی خیلی معتبر است که شاید اعتبارش از اعتبار علی بن ابراهیم کمتر نباشد، منتها یک آدم مطبوعاتی گفته ما این متن را لازم داریم، این اسم افراد را چه کار داریم، تمام سند را حذف کرده که اینها سند حذف شده و فقط مانده است عیاشی عن امام صادق که گاهی جاهای دیگر روایاتش جاهای دیگر وجود دارد. اما تفسیر عیاشی از لحاظ اعتبار در حد یک اعتبار ابتدایی هست. روایتی که در تفسیر عیاشی باشد، یک اعتبار ابتدایی هست و قابل ذکر در خطابه و منبر هست و جزء کتب معتبر است. اما متاسفانه در بحث رجالی از این به طور کامل نمی توانیم استفاده کنیم. اما عیاشی در تفسیر خودش (۱) از امام باقر با یک واسطه نقل می کند «سألته عن هذه الآيه «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» فقال:آل محمد ص أبواب الله و سبيله و الدعاه إلى الجنه و القاده إليها و الأدلاء عليها إلى يوم القيامه» تفسیر این آیه را سوال

کرد که واتوا البیوت من ابوابهـا معنایش چیست امام باقر علیه السـلام فرمود اینها ائمه هـدی هسـتند اگر بخواهیم علمی بدسـت بیـاوریم یا دنیا اگر به سـراغ علم برود بایـد به طرف ابواب علم برود . ابواب علم ائمه اطهارنـد. لـذا اگر شـما خواستیـد در ایام محرم از موعظه اسـتفاده کنیـد، درباره اخلاق درباره آداب درباره مسائل اجتماعی و اعتقادی و فرهنگی روایت عنوان کنید. از ضمن روایت اسـتفاده کنید ، اولا جلسه و بحثی که با آیه و روایت باشد، جلسه ای است که با نور شـروع می شود ، بحث شـما نورانیت پیدا می کند. بحث سیاست بگوید و بحث روز بگوید ولی سیاستی و بحثی که زیر پوشش نور باشد و کلام ائمه . اگر یک روحانی که وظیفه اش هست، وظیفه روحانی این نیست که همیشه بحث کنـد و از ایه و روایت کاری نداشـته باشـد، همه اش بحث های داخلی و خارجی که آنها هم به جهت مقاصد درست بحث کنید، عیبی ندارد. اما وظیفه روحانی کاروانی است پشت سر امـام صادق که هـدایت مردم می کنـد و مردم که هـدایت بشونـد ان مسائل هم خودش حل می شود. هـدایت اصـل است. هدایت پیروی از ائمه و کلمات ائمه نور و نقطه های اصلی در بحثمان باشد.

۱- (۱) ۱. وسائل ، ج ۱۸ ، باب ۳ از صفات قاضی ، حدیث ۱۰.

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۵ آذر ماه ۹۱/۰۹/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

بحث درباره جرح و تعدیل بود که بحث کردیم و کامل شد . آنچه که باقی مانده است در این قسمت از بحث ، دو تا مطلب است : ۱. قواعد الحدیث ۲. تعادل و تراجیح ، امروز ان شاء الله بحث قواعد الحدیث را یادآور می شویم بعد از آن بحث تعادل و تراجیح ؛

شمارش قواعد رجالیه (قواعد حدیث)

درباره قواعد رجالیه آنچه از کلمات و اقوال فقهاء استفاده می شود حدود یازده مورد قواعد اعلام شده است:

قاعده : اخذ به ظاهر روایت

مورد اول عبارت است از اخذ به ظاهر روایت ؛ این علاوه بر اینکه یک قاعده رجالی هست در عین حال یک اصل از اصول لفظیه است که اصل لفظی در حقیقت اصل عقلائی است و بسترش نصوص شرعیه و کتاب و سنت است که همان اصالة الظهور است با خصوصیاتی که ظهور در حدی باشد که اهل محاوره یا اهل فن و اهل فقه ، از آن عبارات حدیث یک معنا را فهمیده باشد ، این معیار ظهور است ، اگر اختلاف در فهم وجود داشت، ظهور زیر سوال می رود . اما احتمال خلاف در حد احتمال ضعیف صدمه ای به ظاهر وارد نمی کند، شما از یک روایت چیزی را می فهمید و فقها هم این را فهمیده اند .

تشخیص ظهور کار کیست ؟

فهم فقها از باب فهم خبرگان است در حقیقت و مورد وثوق و اطمینان محقق و متتبع می شود، جمعی از فقها از ظواهر یک روایت اگر یک معنا را بفهمند ،این می شود ظهور و ظهوری است که در اصطلاح هر چند می گوییم ظهور عرفی ولی حقیقتش این است که این ظهور عرفی نیست ، ظهوری است عند اهل الخبره است ؛ فهم روایات و بافت روایات ، بافت دقیقی است و برای هر کس نیست، ظهور عرفی این است که هر کسی که مثلا لغت عربی را آشنا باشد معنا را از روایت بفهمد ؛ نخیر اینچنین چیزی نیست. روایات از متونی است که تخصص می خواهد و ظهورش هم عند اهل الخبره است و اما احتمال خلاف که ضعیف باشد از دید عقلا قابل اعتبار نیست و الا هر ظهوری احتمال خلاف دارد ، به احتمال خلاف ظاهر اعتنا نمی شود و الا اختلال نظام به وجود می آید.

ص: ۴۵

سوال و جواب : ظهور کالنص اصطلاح صاحب جواهر است ، ظهور این است که لفظ در یک معنا ظاهر است ولی احتمال خلاف وجود دارد ، نص آن است که احتمال خلاف وجود ندارد، مثلا شما اگر بگویید که آقا عالم است ، ظاهر نص این است که عالم است ولی احتمال خلاف هم وجود دارد که این را تسامحا عالم می گویید یا احتراما یا اینکه در آینده عالم می شود ، این ظاهر است . نص این است که من دو جلد کتاب کفایه الاصول دارم ، این در این مطلب نص است خلاف ظاهر

نیست. اما یک وقت ظهور مثل نص است کالنص است،نزدیک به نص است به این معنا که احتمال خلافش خیلی ضعیف باشد مثلا در آن شخصی که می گویید عالم است ، از وجناتش هم پیداست که عالم است، پس آن که احترامش می کنید و می گویید عالمی است ، احترام شما هر چند ظاهر است ولی کالنص است و احتمال خلافش پایین است.

قاعده اصاله التحقیق (یعنی عدم تقلید در بیان وثاقت راوی)

قاعده دوم : اصاله التحقیق ؛ درباره شناسایی راوی و روایت قاعده تحقیق است نه تقلید؛ تقلید جائز نیست و راه ندارد ؛ برای اینکه ۱. موضوعات است ۲. تحقیقی است ؛ در موضوعاتی که تحقیقی باشد ، تقلید جائز نیست در صورتی که علم حاصل نشود، اما اگر علم حاصل بشود آن دیگر از باب علم اعتبار دارد مثلا شما در کتاب معجم رجال آقای خویی که می فرماید صحیحه عبدالله بن سنان یا می فرماید احمد بن محمد بن عیسی اشعری از ثقات و اجلاست، این اعتماد شما اگر موجب علم بشود، از باب علم اعتبار دارد یا اطمینان ، اما اگر طبق قاعده باشد تقلید و اعتماد به کس دیگر جائز نیست و باید خودتان تحقیق کنید لذا یکی از اشکالاتی که بر بعضی از محققین گرفته می شود این است که روایت صحیحه می گویند یا مرسله می گویند یا معتبره می گویند، از کتب محققین جمع می کنند و می گویند صحیحه ، نوشته اش اشکال ندارد ، ولی آن صحیحه که می گوید باید برای خودش ثابت شود. اولین وظیفه وجدانی محقق این است که شخصا باید تحقیق کنید و ثانیا خلاف اصل است ، اصل این است که خود شخص باید به دست بیاورد چون کار اجتهادی است نه کار تقلیدی . قاعده سوم :

فرق حجیت قول خبره و اصاله التحقیق

سوال و جواب باید این دو مطلب از هم جدا کنیم، یکی حجیت قول خبره و یکی هم اصاله التحقیق ، یک مرتبه شخصی مجتهد است مثال آقای خویی ، او یک حدیث را صحیحه اعلام می کند به عنوان یک محقق ، او اهل خبره نیست. اهل خبره عده ای از کارشناسان درباره یک مطلبی که نظر بدهند که عده هم در حد قابل توجه ، این رای یا قول اهل خبره از دید عقلائی هم باعث اطمینان می شود که جمعی است و از لحاظ شرعی که حجت و اعتبار دارد که یکی از قواعد فقهی حجیت قول اهل خبره است و اما اینجا که گفتیم یک فرد و یک محقق تحقیق کرده و او ممکن است عن اجتهاد تحقیق کرده و آن اجتهادش برای خودش حجت است؛ چون در بحث اجتهادی تقلید نمی توانیم بکنیم در احکام می توانیم تقلید کنیم.

سوال و جواب اعتبار قول موثق وادی جدا دارد ، اعتبار موثق به جهت قرب زمانی و خبرویت که او خبیر است و از تابعین است و دارای احتیاط و تبحر است و حجیت توثیقشان مورد تسالم اصحاب است.

قاعده شک در اعتبار

قاعده سوم از قواعد رجال: قاعده شک در اعتبار یا لزوم احراز اعتبار ؛ شما هر روایتی را که می خواهید دلیل فقهی قرار بدهید، باید اعتبارش را احراز کنید، اگر اعتبارش احراز نشود، شک در اعتبار مساوی با عدم اعتبار است منتها یک نکته دارد که شک در حجیت در اصول مساوی با عدم حجیت است که به نام سید الاستاد ثبت شده ولی قبلا هم بوده در اصول .

ص: ۴۷

بحثی در غیر معتبر و کم اعتبار بودن روایت

گفته ایم که شک در اعتبار که می کنیم در حقیقت شک در اعتبار کامل است ، اعتبار درجات دارد که بعضی از رجالین در وادی رأی یا بعض اهل مطالعه در وادی نظر به یک اشتباه برمی خورد ؛ روایت اگر اعتبارش کامل نبود، می گوید دیگر روایت نیست و اعتبار ندارد؛ نخیر اینچنین نیست، اعتبار درجات دارد.

مراحل اعتبار روایت

در جوامع معتبر روایی بودن روایت یک اعتبار است. صاحب وسائل می فرماید تمام روایات کتب اربعه معتبر است. و فقهایی که اشکال می کنند درباره اعتبار روایات موجود در کتب اربعه یا روایات وسائل ، اشکالشان این است که اعتبار روایت کامل نیست نه اینکه اصلا باطل است لذا تمامی روایات کتب اربعه طبق تصریح مؤلفینشان مشایخ ثلاث اعلام کرده اند که روایات کتاب ما روایت معتبر است که این یک نکته تلقی خیلی بدی است؛ وهابی ها کتاب نوشته اند که کافی شان غلط درآمد که در کافی تصریح شده است که روایات ضعیف وجود دارد و خودشان گفته اند، بله که گفته ایم ولی تو معنای ضعیف را نمی فهمی؛ ضعیف مساوی با باطل و جعلی نیست، ضعیف معنایش این است که ما اعتبارش را نتوانستیم ثابت کنیم.

سوال و جواب روایت اگر از اعتبار کامل برخوردار بود، مستند حکم می شود اما اگر از اعتبار کامل برخوردار نبود، به عنوان موید از آن استفاده می کنیم. اگر یک روایتی که مرسل هست و در کتب اربعه هم ذکر شده ، سند حکم نمی شود و موید هم نمی شود چون موید نیاز دارد به دلیل ، منتها در مثل چنین مواردی ما آن فتاوا را می گوییم احتیاط .

قاعده ترک اطلاق برابر بی اعتباری روایت نیست

قاعده چهارم : مخالفت اطلاق روایت مخالفت اصل روایت نیست به عبارت دیگر ترک اطلاق ترک روایت نیست.

بیان شیخ انصاری با عبارت دیگر

در مکاسب هم هست که گفتیم نص یا روایت اگر مخالفت با کتاب داشته باشد، باید ترکش کنیم ؛ چون مخالفت کتاب می شود ،ایشان فرمود که مخالفت با ظاهر یعنی با اطلاق و مخالفت با اطلاق مخالف با کتاب نیست که نکته رجالی است ؛ مخالفت با ظاهر کتاب یعنی مخالفت اطلاق کتاب که مخالفت با کتاب نیست بنابراین ترک اطلاق ، ترک روایت نیست و روایت معتبر است .

قاعده تسامح در ادله سنن

قاعده پنجم : مرحوم شهید در وجیزه به این قاعده اشاره می کند و آن عبارت است از قاعده تسامح در ادله سنن ؛ قاعده تسامح در ادله سنن معنایش را اینگونه اگر گفته شود که روایاتی را که دلالت دارند بر حکم استحبابی به آن روایات سخت نمی گیریم و ضعیف هم باشد ، عیب ندارد ، روایت ضعیف است اما مدلولش حکم استحبابی است ، ما می گوییم همان خبر ضعیف در باب مستحبات کافی است .

فرق لا حجت را حجت قرار دادن با موضوع قرار دادن خبر ضعیف برای خبر ضعیف

سوال این است که شما لا ـ حجت را حجت اعلام می کنید که نمی شود ، جوابش این است که لا حجت را حجت اعلام نمی کنیم، خبر ضعیف را موضوع قرار می دهیم برای روایات معتبره که آن روایات معتبره عبارت اند از اخبار من بلغ ، از جمله آن روایات معتبره صحیحه هشام بن سالم است ، آنجا در متن روایت در کافی هست که عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ سَمِعَ شَیْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلَی شَیْ ءٍ فَصَنَعَهُ کَانَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ عَلَی مَا بَلَغَهُ. ، مضمون روایت این است که اگر کسی بربخورد به روایتی که ثوابی اعلام بکند نسبت به عملی ، شما اگر طبق آن روایت به امید به دست آوردن ثواب به مقتضای آن روایت عمل کنید، شما ثواب به دست می آورید هر چند در واقع آن روایت صادر نشده باشد؛ چون صحیحه معتبر هست و روایات دیگر هم در این باب آمده ، روایات معتبره خبر ضعیف را موضوع قرار می دهد برای قاعده تسامح ؛ در قاعده تسامح خبر ضعیف موضوع قرار می گیرد نه اینکه خبر ضعیف حجت قرار بگیرد، پس در قاعده تسامح هم اعتماد بر خبر ضعیف نیست ، اعتماد ما بر اخبار معتبر است که آن گفته در مورد مستحبات اینگونه عمل کنید

مویدات قاعده تسامح در ادله سنن

و مویـداتی هم دارد که باب مستحبات واسع است و الزامی در کار نیست و امیـد ثواب است و صبغه عبودیت دارد و مشـهور بلکه مورد اجماع متقدمین است ، هرچند سید الاستاد اشکال می کند ولیکن پس از اشکال یک تبصره هایی دارد که در عمل معتقد به تسامح می شود؛ می گوید قاعده تسامح اساسی ندارد مگر مواردی که ثابت شده باشد که همان موارد که ثابت شده همان موارد تسامح است در عمل، ما هم جایی را نمی گوییم که ثابت نشده باشد.

نکته اخلاقی

سید الشهداء سلام الله تعالی علیه می فرماید: أُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ فَإِنَ اللَّهَ قَدْ ضَمِنَ لِمَنِ اتَّقَاهُ أَنْ یُحَوِّلَهُ عَمَّا یَکْرَهُ إِلَی مَا یُحِبُ وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِب می فرماید توصیه می کند شـما را به تقوی خدا ، یک وقتی می گفتم برای بعضی عزیزان که بیایید دنبال بیمه الهی برویـد برای همه چیز که قـد ضـمن لمن اتقاه بیمه الهی تقواست . تقوا هم فقط انجام واجبات و ترک محرمات است. مصلحت انـدیش هم اگر آدم باشـد، تقـوا یعنی پایبنـدی به واجبـات و محرمـات اولین اثری دارد آرامش روحی دارد و آرامش اعصاب دارد و سـلامت جسم و بعـد طول عمر . این تقوا تجربه هم شـده است؛ مراجع تقلیـد اعمارشان ۹۰ یا ۱۱۰ که اینها اتقیاء هسـتند. شـما تقوا داشته باشید، آنچه که دوست دارید و مشروع است بدون اراده و با سیر طبیعی در اختیار شما قرار می گیرد و آنچه که ناگوار است به طور طبیعی از مسـیر راهتان رفع می شود و یرزقه من حیث لا یحتسب ؛ می دانیم کسی که تقوای الهی را رعایت کند از نظر ارتزاق هیچ گاه به مشکل برنمی خورد. سوالی هست که چرا قیام سید الشهداء اصلا فراموش نمی شود ، تعبدی می گوییم نور خداست و اجتماعی که شـیعیان دلباخته هسـتند و آن را حفظ کرده اند؛ اینها نیست. چرا قیام سید الشـهداء فراموش نمی شود؟ برای اینکه سـید الشـهداء یک تصرف عمیق عملی در عمق فطرت مردم انجام داده است. این فطرت دیگر از بین نمی رود و همیشه هست. چه کسی می تواند در تمام آن گرفتاری ها و آن مصائب با کمال آرامش بگوید الهی رضا بقضائک و با تمام مشـکلات و رنـج ها و عواطفی که عاطفه فرزندی و پدری که چیزی است که تصور بکند ؛وقتی که آدم می بینـد بچه هـا دم تیغ قرار می گیرنـد، راه فرار وتسـلیم هم هست ، کسـی که برای خـدا از تمـام این عواطف دسـت بردارد، عمق فطرت آدم را تصـرف می کنـد، جـذب می کند و نفوذ می کند. لذا در آفریقا از تبلیغات حوزه رفته بودند گفتند که رفتیم جایی که پرچم سـید الشـهداء به انگلیسـی هست ، وارد شدیم و نشستیم ، وقت نماز شد گفتیم که قبله کجاست و در چه طرفی هست، گفت قبله چیست و نمـاز چیست؟ گفت مـا از این چیزها خبر نـداریم اما امام حسـین را می شناسـیم. لـذا این حرف که می گوینـد کـل ارض کربلاـ و کـل یوم عـاشورا از اسـاس غلط است ؛ لیس ارض کارض کربلا ، لا یوم کیومک یا اباعبـدالله. پیـامبر که می فرمایـد تـارک فیکم الثقلین کتـاب الله و عـترتی ؛ اسـتمرار دین گره خورده به اسـتمرار معجزه هـایش هست، معجزه دین اسـلام دو چیز است : قرآن و عـترت است. سـید الشـهداء معجزه هست؛ بشـر آدمی نمی توانـد آنگونه قیـام کنـد. کسـی می توانـد در آن شـرائط خاص که اهل بلاغت گفته اند که سـید الشـهداء که این جمله می گوید ، از نظر روانی یک ذره اضـطراب ندارد؛ ان الدعی و ابن الدعی قد رکزنی بین السـله و الذله هیهات منا الذله ، کسی نمی تواند در آن شرائط اینگونه حرف بزند. معجزه ای که تا ابد خواهد ماند.

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۲۲ آذر ماه ۹۱/۰۹/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از قواعد رجالیه

درباره قواعد رجالیه بحث می کردیم که جزء قسمت های پایانی بحث رجال ماست. در جلسه قبل پنج قاعده را بحث کردیم و الان ادامه آن قواعد.

ششمین قاعده : قاعده جمع دلالی ، جمع بین روایات متعارض

یکی از قواعد رجالیه عبارت است از قاعده قاعده جمع دلالی ؛ این قاعده در اصول ضمنی بحث می شود ولی جزء قواعد رجالی هست و به نصوص متعارض تعلق دارد. نصوص و ظواهر اگر با هم تعارض داشتند، قاعده جمع داریم و این قاعده یک قاعده مسلم است و هم مطابق با احتیاط هست و هم مورد تسالم است و هم عقلانی است که می گویند الجمع اولی من الطرح .

توضیح انواع جمع (عرفی و تبرعی)

جمع دو قسم است: ۱. جمع عرفی ؛ ۲. جمع تبرعی ، جمع عرفی را به این جهت عرفی می گوییم که عرف در صورت جمع این دو روایت تعارض نمی بیند، از این جهت جمع عرفی می گوییم .

حقیقت جمع عرفی ، تفریق جهت است

جمع عرفی حقیقت اش عبارت از این است که ظاهر دو روایت یعنی اطلاق دو روایت ، با هم تنافی داشته باشند، اگر بتوانیم با شواهد برای هر کدام جهت خاصی تعیین کنیم و جهت ها را از هم جدا کنیم، تعارض حل می شود که اسم آن جمع است ولی حقیقت آن تفریق جهت است؛ جهت یکی را د ر یک محدوده مشخص می کنیم و جهت دیگری را در محدوده دیگر و تفریق جهت تعارض از بین می برد .

ص: ۵۱

مثالی از جمع عرفی ، جمله ای از زیارت آل یاسین

مثلا ما در نصوص کتاب و سنت داریم «هو الاول و الاخر» و نص دیگر که در کافی هم آمده است در ذیل زیارت آل یاسین خطاب به ائمه «انتم الاول و الاخر» که اول و اخر که اسم خداست در یک نص ، برای ائمه هم آمده است که ظاهر هر دو تعارض است. ما می توانیم اینجا جمع کنیم؟ بله

جمع عرفی با جمع دلالی مترادف است

جمع عرفی یـا به عبـارت دیگر جمع دلالـی ؛ جمع دلالـی هم می گوییم به اعتبـار دلالت و جمع عرفی می گوییم به اعتبار نظر عرف که بین دو روایت جمـع می شود و تعارضـی در کـار نیست. می گوییـد که جهت معلوم است هو الاول و الاخر به طور مطلق و انتم الاول و الاخر نسبی است یعنی در محدوده حجج اللهی پس جهت ها که معلوم شد دیگر تعارضی نیست. در جمع عرفی شاهـد جمع هم نیاز هست که معیار فرق بین جمع عرفی و جمع تبرعی این است که جمع عرفی شاهـد جمع دارد و جمع تبرعی شاهـد جمع نـدارد. اینجا شاهـد جمع داریم که زیارت آل یاسـین شـروع می کند بیان را از اعلام عقیده (که ان شاء الله عزیزان علی الاقل روز یا شب جمعه یک زیارت آل یاسـین را بخوانند، زیارت آل یاسین یعنی اعلام عقیده به محضر مولی آقا بقیه الله الاعظم ، سـنت های حسـنه کم رنگ شده ، زمان قدیم پیش یک عالم فقهی یا اصحاب یا پیش ائمه مثل سلیم بن قیس که آقا اجازه بدهید که من عقایدم را بگویم ، زیارت آل یاسـین مجموعه عقاید درست را در ضـمن دارد از شهادت به توحید و نبوت تا شـهادت به ولایت و معاد و قیامت ، این را در محضـر مولی اعتراف کند). بنابراین ، در زیارت آل یاسین شاهد جمع داریم که در آن زیـارت شـروع می شود که اعـتراف به حجـج الله از امیرالمومنین تـا حضـرت بقیه الله که حجـج گفته شـد می گویـد انتم الاول و الاخر حقا و صدقا ، حجت بوده و حجت هست تا هستی هست و اگر حجت نباشد هستی نیست ، بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض ، این معنای اول و آخر است ، بنابراین شاهد جمع نداریم و هیچ مشکلی پیش نمی آید .

ص: ۵۲

جمع تبرعی ، جمع بدون شاهد جمع

اما جمع تبرعی این است که شاهدی ندارد ، با ذوق فردی خودش را می گوید

مثالی برای جمع تبرعی در تکبیرات نماز میت و نماز تراویح

مثلا فتاوای عمر بن خطاب به جای مانده از جمله عدد تکبیرات (۱) که عمر بن خطاب مردم را دعوت کرد که تکبیرات صلاه میت چند تاست، پیامبر چند تا می گفته است؛ مردم که آمدند یک خبر آوردند که چهار تا می گفت از عدد چهار تا عدد هفت . این نقل های اتباع و خبر رسانیهایشان که در مجموع علم اجمالی به مخبرین کذاب بوجود می اید چون پیامبر که چند گونه نماز که نمی خواند. جمع تبرعی به معنای کلمه جمع عمر بن خطاب هست که گفت من می گویم چهار تا. اما شاهدی در کار نیست ، من عند نفسه که حاکم هست ، بین چهار روایت متعارض جمع تبرعی کرد. هر چند ابناء عامه نصوصی که آمده است که دقت کنیم ، عدد پنج تا را درست می دانند هم اتقان و استحکام سندی اش بیشتر است اما نقل های دیگر هم بوده می گویند چهار تا . تا الان پیروان عمر هستند ولی در فتاوا و تحقیقات علمی شان عدد پنج از لحاظ سند اتقان بیشتر و در صحت عدد پنج اشکالی نمی کنند، این می شود جمع تبرعی و مثل اینکه عمر بن خطاب شبی آمد در مسجد النبی دید مردم که نماز می خوانند یکی رکوع یکی سجده یکی قیام ، مختلف است ، گفت چرا اینها با هم نمی خوانند ، اطلاع نداشت . چون شک در بی سوادی خلفای ثلاث وجود ندارد ، دو تا شک وجود ندارد ۱. شک در اینکه دهها سال مشرک بودند حدود چهل سال ۲. شک در این وجود ندارد که در اینها در یک غزوه و فتحی از فتوحات در رکاب پیامبر نداشتند شک سومی که وجود ندارد این است که این سه تا سواد نداشتند. آمد مسجد مدینه دید یکی قائم یکی ساجد یکی راکع، گفت چرا با هم نمی خوانند ، گفتند اینها نماز مستحبی می خوانند و در نماز مستحبی جماعت نیست ، گفت من می گویم جماعت باشد گفتند زیاد است بعضی ها ده رکعت ، هشت رکعت و پنجاه رکعت ، گفت من می گویم صد رکعت و قضیه را جمع کرد به نام تراویح و به جماعت هم بخوانند.

ص: ۵۳

۱- (۱) . مغنی ابن قدامه ، ج ۲ ، ص ۳۸۸.

جمع تبرعی جمع بی اعتبار است و اساس آن ذوق است

جمع تبرعی اعتبـار نـدارد علی الاطلاق ، یک کار ذوقی است و از طرف خود شـخص انتخاب می شود بـدون شاهـد جمع و با عقلانیت هم تطبیق نمی کنـد اما جمع دلالی یا جمع عرفی اعتبار دارد، در احادیث و ظواهر روایات جمع دلالی و عرفی ملاک و معیار است.

فرق جمع تبرعی و جمع مدرکی

سوال و جواب: درباره جمع مدرکی و غیر مدرکی شـرحی داده بودیم، منظور از آن مدرکی که آنجا گفتیم شاهد جمع نیست ، شاهـد جمع داشـته باشـیم که مـدرک جمع به حساب می آید، منتها آن مدرکی که آنجا گفته بودیم یعنی این جمع براساس یک مطلب و یک انگیزه ای است که گاهی جمع می شود منشأ آن احتیاط است. این قاعده کامل و تمام است.

جمع عام و خاص جمع از طریق تقدم ظاهر است

سوال و جواب جمع عام و خاص در اصطلاح اصول ، جمع عرفی نیست ،تقدم ظهور خاص بر عام است. اما

قاعده هفتم : قاعده عدم ترک روایت بخاطر ابهام در مفهوم روایت

قاعـده بعـدی عبارت است از قاعـده عـدم سـقوط روایت بواسـطه عـدم فهم معنای روایت. یک وقتی می بینیم که یک روایت سندش درست است ولی معنایش را نمی فهمیم ، معنا اغلاق دارد ، این ابهام و اغلاق باعث سقوط روایت نمی شود که این را نگـه می داریـم ، ممکن است الهـامی بشـود که بعضـی از فقهـا بـا الهـام معنـا را فهمیدنـد و ممکن است بـا تحقیقـات به قرائن بربخوریم که مفسـر و مبین آن باشـد. بنابراین، ابهام و اغلاق که در متن باعث سـقوط روایت نیست لـذا در روایات می گوییم که اگر صـدر مفهوم نبود ، ذیل روایت اگر مفهوم بود،قابل اسـتناد است و برعکس که صـدر مفهوم بود و ذیل مفهوم نبود، از صدر می توانیم استفاده کنیم.

مثال روایتی که ایران و عراق را منطقه ذهب اسود نامیده است

مثلا در روایت آمده است که هم منطقه عراق و ایران که الذهب الاسود که در آن روز ذهب اسود نداشتیم، ظاهرش قابل فهم نبود، این روایت بعد که نفت استخراج شد، بعد از که نفت استخراج شد، فهمیدیم الذهب الاسود مردم به کار بردند که طلای سیاه نفت است.

قاعده هشتم : حجیت شهرت در انتساب کتب

قاعده هشتم : حجیت شهرت در انتساب کتب؛ کتب رجالی باید ثابت بشود ثابت بشود مثلا سید الاستاد می گوید که رجال غضائری ثابت نیست بعضی ها می گویند ثابت است ، ثابت بشود خیلی مفید است و ثابت نشود مشکل داریم. قاعده در اثبات کتب رجالی این است که حجیت شهرت در انتساب ، در مثال چگونه شما می گویید که سیادت فرد از شهرت نسب استفاده می شود و حجت بین متشرعه و مردم است. در بحث رجال ، قاعده رجالی حجیت شهرت انتساب به مولف است و شهرت انتساب کتاب به مولف کافی است. ما دیگر علما و دقیقا نمی توانیم احراز کنیم و نیاز هم نیست. این شهرت را اهل رجال حجیت می دانند و اعتماد می کنند و مورد تسالمشان هست و ریشه عقلائی هم دارد. شهرت انتساب کتاب به مولف کافی است. شما اگر حجیت شهرت در انجبار یا جاهای دیگر اشکال می کردید، در مورد انتساب کتاب به مؤلف اشکالی وجود ندارد.

شرط حجیت انتساب کتاب

البته شهرتی در صورتی است که غیر مشهوری نظر بر خلاف نداشته باشد ، که اگر غیر مشهور بر خلاف داشته باشد مثل کتاب غضائری که مشهور است ، غیر مشهور می گوید ثابت نیست ، که در این صورت شهرت توانایی اش ضعیف است و با کوچکترین خلاف از کار می افتد.

ص: ۵۵

نکته اخلاقی از امام سجاد (ع)

یک روایت از امام سجاد علیه السلام : امام سجاد علیه السلام می فرماید: «الرَّجُلَ کُلَ الرَّجُلِ، نِعْمَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِی جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعاً لِأَمْرِ اللَّه» یعنی عرفان و سلوک از امام العارفین سید الساجدین که مرد تنها مرد و مرد کامل که خواسته های خودش را تابع خدا قرار بدهد . من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچرا یزدان پسندد. این تبعا لامر مولاه که بشود ، اصل سلوک و بنیاد سلوک این است. میل نفس تنظیم بشود که هر چه را که خدا دستور بدهد ، آن خواسته ماست. اگر خدا توفیق بدهد که در این حد برسد، بعد شکر کند خدا را که خداوند یک معرفتی داده که آن محقق انسانیت اوست. که گفته اند معرفت گوهر چنگ است به هر کس ندهند پر طاووس قشنگ است به کرکس ندهند. آن معرفتی که محقق انسانیت آدم است به این معناست.

نکته اخلاقی از حضرت زینب (س)

حدیثی از حضرت زینب سلام الله تعالی علیها ضمن خطبه فرمودَ «إِنَّمَا یَفْتَضِحُ الْفَاسِق» بدانید تا گناه نکنید رسوا نشوید ، انما افاده حصر می کند، که قطعا مفهوم دارد ، مفهومش این است که کسی که پایبند به واجبات و محرمات بشود، رسوا نمی شود. این دو معصوم که حضرت سجاد و حضرت زینب سلام الله تعالی علیهما که ما گفتیم چهارده معصوم که اعلام می کنیم رسمی است و الا در عصمت حضرت معصومه و در عصمت حضرت زینب و در عصمت حضرت علی اکبر و حضرت عباس شکی نیست منتها اعلام نشده که خیلی مطالب اعلام نشده. این دو معصوم آن ماجرای کربلا را زنده نگه داشته اند که تا ابد خاموش نمی شود توسط این دو بزرگوار است. صلی الله علیک یا اباعبدالله

ص: ۵۶

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۲۹ آذر ماه ۹۱/۰۹/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

شهادت حضرت رقیه سلام الله تعالی علیها را تسلیت می گوییم اعظم الله لکم الاجر

ادامه بحث از قواعد رجالی

اما عنوان بحث ما قواعد رجالیه بود . تا حال هشت قاعده را بحث کردیم .

قاعده نهم : فحص از مخصص و معارض

قاعده نهم عبارت است از قاعده فحص از معارض و مخصص ؛ یک محققی که از روایت استفاده حکم شرعی بکند ، سند کامل باشد و دلالت هم کامل بود و جهت هم کامل ، کار تمام نشده است ، قاعده فحص از معارض و مخصص داریم. شما در بحث های خودمان ملاحظه فرمودید که گاهی نصوص داریم دال بر طهارت فقاع که سند هم درست ، اگر به همان اکتفا کنیم ، حکم کامل نیست و بعد از که فحص می کنیم می بینیم روایات دال بر نجاست هم هست . و همین طور فحص از مخصص ما روایتی را می بینیم که همه مسکرات نجس است و سند درست و دلالت کامل ولی بعد از که فحص می کنیم می بینیم که مسکرات که نجس هستند ، اختصاص دارد به مسکرات مایع و مسکرات جامد با تخصیص خارج شده است. لذا در استفاده احکام از روایات وجوب فحص یک امری است قطعی .

قاعده دهم : رعایت ادبیات و معاییر ادبی عرب

قاعده دهم : قاعده رعایت ادبیات و معاییر ادبی عربی در نصوص ؛ اینگونه فکر کنیم که فردی که از روایت می خواهد استفاده کند ، اول آشنا به ادبیات و معاییر ادبی عرب باشد ، البته در حدی که بتواند صیاغت و ساخت جمله ها را تشخیص بدهد نه در حد تخصصی مثل ادبی نیشابوری یا مدرس افغانی که مجتهد در ادب باشد ، در حدی که ترکیب کلمات را و مفاد جملات را بفهمد و نصوصی که می بیند تجزیه و ترکیب را رعایت کند. یک کلمه ناهیه در روایت می تواند حال باشد و می تواند تمییز باشد و می تواند صفت باشد و می تواند خبر باشد ، اینها را تشخیص بدهد و از خبر بودن تا حال زمین تا آسمان معنا فرق می کند . بنابراین در استفاده حکم از روایات معاییر ادبی عربی به کار گرفته شود و رعایت شود .

ص: ۵۷

قاعده یازدهم : شرط اجتهاد در استفاده حکم از نصوص

قاعده یازدهم عبارت است از اشتراط اجتهاد در استفاده حکم از نصوص . ما در سالهای قبل در یکی از دانشگاه ها دیدیم که از طرف یکی از حقوقدانها اعلام کرد عقد نکاح معاطاتی درست است و مستند کرده بود به روایتی از علی علیه السلام که اولا آن روایت از علی علیه السلام نبود ، ابوالحسن بود که فکر می کند حضرت علی هست و بعد در روایت آمده بود که امام

یـک معامله یا ارتباط غریزی بین دو نفر مجرد را زنا اعلام نکرده گفت پس معاطات بوده این اسـتنباط یک فرد دانشـگاهی از نصوص هست . عـدم اعلام زنا مساوی با عقـد نیست بلکه لازم اعم از عقد است و معاطات در عقد نکاح عملا ممکن نیست و نصوص و اجماعات که حصـر کرده انـد عقـد نکاح را به لفظ . در هیچ عقدی از سوی شـرع الزاما تقیید به لفظ نیست مگر در دو مورد طلاق و نکاح به دلیل اهمیت. مورد اجماع و تسالم هم هست و سید الاستاد که اجماعات را به سادگی قبول نمی کند ، اینجا مورد اجماع است. اجتهاد شـرط است یعنی کسی که یک حکم را از یک روایت استفاده می کند ، شرط استفاده حکم این است که اجتهاد داشـته باشد. در قضاوت منصوب اجتهاد شـرط است که پایین تر از حد اسـتنباط حکم است و در قضاوت اعلاـم حکـم است و تطـبیق حکم است مسـلما شـرط است و اختلافی در آن نیست اینجـا که اسـتنباط حکـم از روایت است به طریق اولی و قطعی اجتهـاد شـرط است . بـدون اجتهـاد اسـتفاده حکـم از روایـات کار درستی نیست و اگر اسـتفاده بشود به جا نخواهـد بـود و شایـد بتـوانیم بگـوییم که حرمت هم دارد چـون اهلیت محقق نشـده است در صورتی که اهلیت محقق نباشـد ، اعلام و استنباط حکم می شود تشریع و محرم.

قاعده دوازدهم : تحقیق از مدارک اعراض

قاعـده دوازدهم قاعـده تحقیق از مدارک اعراض ؛ اعراض مشـهور از روایت موجب وهن آن روایت می شود ولی این اعراض احیانا مـدرکی است مثلا درباره ارث بردن از عقار روایت ابن اذینه هست که ارث می برد و مذهب ابناء عامه هم این است که ارث می برد ولی مـذهب اهل بیت این است که از عقار برای زنها ارث نمی برنـد ، آن روایت ابن اذینه را می گوید که علاوه اینکـه روایـت مقطوعه است ، روایت معرض عنهـا هست. سـرش این است که اعراضـش مـدرکی است و موافق عـامه است و بخـاطر عـامه از آن اعراض شـده است. پس اعراض که مـدرکی شـد که در اجمـاع گفتیم معلوم المـدرک لازم نبود، محتمل المـدرک هم کـافی بود و در اینجا هم محتمل الاعراض منتها احتمال عقلائی نه احتمال عقلی ، اگر با احتمال عقلائی مـدرک برای ما معلوم شـد ، دیگر اعراض حجیت نـدارد ؛ چون شک در تحقق و حجیت اش پیش می آید و شک در حجیت هم عدم حجیت است.

قاعده سیزدهم : عدم حجیت ظن در مدلول روایات

قاعـده سیزدهم : عـدم حجیت ظن در مـدلول روایـات ؛ مـا در فقه قاعـده حجیت ظن در شک رکعات هست . در حفظ عـدد رکعات به طور خاص حجیت ظن هست و نصوص در این رابطه هست و مفتی به هست در حد نزدیک به اجماع .

سوال و جواب در مثل انسداد عمل به ظن نمی شود بلکه عمل به دلیل می شود ، آن دلیل معتبر است و اعتبار دلیل قطعی است ولی مفـادش ظنی است و فرق است بین دلیـل قطعی و دلیل مفیـد قطع . دلیل قطعی است اعتبارش قطعی است ولی مفادش ظن است که آن ظنون اعتبار ندارد بلکه آن مفاد و اثرات دلیل است و اعتبار برای آن ادله است. مثلا خبر واحد یا شاهد عادلی که اعتماد دارید در موضوعات ،این اعتبارش قطعی است اما مفادش ظن است و برای شـما یقین نمی آورد، اینها از باب اعتبار ادله است .امـا خود ظن که در ذهنمـان فقـط ظن حاصـل بشود که دو رکعت است و پشت آن امـاره نیست خبر واحـد یـا نشانه ای نیست ، خود ظن بمـا ظن ، حجیت ظن در عـدد رکعـات. قاعـده حجیت ظن در حفظ رکعات یک قاعـده فقهی است و قاعـده رجالی عدم حجیت ظن در مدلول روایت ؛ مثلا شـما روایتی را مطالعه کردید ، مدلول روایت برای شما مظنون شد ،دیگر نمی توانید بگویید که مدلول این است و حکم این است. مظنون بودن کافی نیست و نمی توانید براساس ظن به مدلول حکم صادر کنیـد ، بایـد آنگاه می توانیـد به مدلول روایت اعتماد کنید و حکم را از مدلول اسـتفاده کنید که قطع یا اطمینان حاصل کنید. بدون حصول قطع یا اطمینان نمی توانیم از مدلول روایت در جهت استنباط حکم استفاده کنیم.

سوال و جواب : قطع و اطمینان همیشه اعتبارش شخصی است و قطع اگر نوعی باشد یعنی قطع کس دیگر به درد ما بخورد. کسی که متعادل است قطع خودش برایش حجت است.

قاعده چهاردهم : استفاده حکم مستحبی از روایات شاذ در رجال

قاعده چهاردهم : استفاده از روایات شذوذ در مستحبات ؛ ما در بحث رجال به این نکته که برمی خوریم می گوییم روایت شاذ هست ، روایت شاذ موجب وهن است و در حکم الزامی قابل استفاده نیست اما در حکم استحبابی قابل استفاده است. مثال شیخ طوسی می فرماید روایتی که درباره شهادت ثالثه اذان و اقامه آمده است شاذ است ، چون فقط علامه مجلسی و در احتجاج هم آمده این روایت اما از روایت شاذ در حکم مستحبی می توانیم استفاده کنیم ؛ برای اینکه براساس قاعده تسامح هم براساس ارزش ذاتی روایت و هم براساس عمل اصحاب .

جلسه بعد فوائد رجالی

چهارده روایت تجمیع و ارائه شد ، یک بحثی هم فوائد داریم که بحث بعدی . امام مجتبی می فرماید : التقوی باب کل توبه و رأس کل حکمه و شرف کل عمل ، آن عالم روحانی که می شود مجتهد و فقیه و زیرک و آگاه که می تواند تاریخ را عوض کند مثل امام خمینی آن فرزانگی از تقوی می آید ، تقوا رأس حکمه ، خانه نشسته است منطقه کوچکی از قم زندگی می کند اما مدیریت سیاسی اش جهان را تکان می دهد و شرف کل عمل هر عملی که شرافت پیدا می کند بوسیله تقواست . شما یک منبر می روید که قطعا با وضو می روید و قصد قربت و حتی هدیه کند ثواب منبر را به یک امامی ، یک منبری را می بینید که واقعا استفاده می شود و مستمعین استفاده می شود و تاثیرگذار می شود. نکته دیگر از امام مجتبی در دعا عرض می کند پیشگاه خدا : الهی ما یکون من الکریم الا الکرم (1) ، معرفتی و کیاستی است معرفتی اش این است که آدم بداند که از کریم نامتناهی باید استفاده کنیم و از راه دیگر وارد نشویم که راه کرم مانع ندارد. معرفتی اش این است که کریم رد نمی کند از در خانه اش ، ما یکون من الکریم الا الکریم که در دعای قنوت می گویید الهی عاملنا بفضلک یا کریم . از در کرم دست خالی بر نمی گردد. لذا گفت با این وضعتی که تو داری در خانه کریم ؟ گفت برای من که عیب نیست من که نا اهل هستم ولی برای کریم مناسب نیست که کسی را رد کند . ان شاء الله ذهنمان و روحمان را به کرم وصل کنیم و از درب کرم وارد شویم که رد نمی شود. یأس احتمال خلاف ، مشکل دارد . یقین داشته باشید که از طریق کرم رد نمی شود. بنابراین المومن کیس راه دعا فقط کرم است و آن هیچ وقت بسته نیست.

۱- (۱) . صحیفه حسنیه ، ص ۱۱۴.

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۲۷ دی ماه ۹۱/۱۰/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از فوائد رجالی

درباره فوائد رجالیه بحث می کردیم. گفتیم که از لحاظ عدد ده تا فائده تنظیم شده است و منظور از فائده در بحث رجال، نکته رجالی است و قواعد رجالیه معیارها و کلیات بود.

فائده ششم : ساختار حدیث تقیه ای

فائده ششم: ساختار حدیث تقیه. نکته این است که حدیث تقیه همیشه در موارد تعارض است یعنی دو روایت اگر متعارض بود، آنجا زمینه برای روایت تقیه ای فراهم است. در غیر از موارد تعارض در روایات، اصل بر عدم تقیه است.

فائده هفتم : خبر قطعی محفوف به قرائن در اعتبار مثل خبر متواتر می شود

فائده هفتم: خبر قطعی محفوف به قرائن در اعتبار مثل خبر متواتر می شود یعنی می شود سنت و قطعی منتها از طریق قرائن معتبر. اگر یک روایتی بود در حد موثقه بعد دیدیم که معمول بها هم بود و بعد دیدیم که موافق اطلاق کتاب هم بود و مطابق ضرورت زندگی هم بود و مطابق با مقتضای فطرت هم بود، این مجموعه قرائن بعد می بینیم روایات زیادی هم ولو سند صحیح ندارد، با این روایت همراهی دارد، این مجموعه قرائن یک روایت موثقه را می کند روایت قطعی که این را می گوییم محفوف به قرائن.

فائده هشتم : شذوذ مساوی با عدم اعتبار نیست

فائده هشتم: شذوذ در اصطلاح روایی مساوی با سقوط نهایی روایت از اعتبار نیست. شذوذ مثل ضعف است. یک شایعه یا یک برداشت خطا درباره معنای ضعف وجود دارد که می گوید روایت ضعف است پس تمام شد یا می گوید این روایت شاذ است، اینگونه نیست، روایت ضعیف مساوی با روایت ساقط از اعتبار نیست. درباره روایت ضعیف ما نتوانستیم راه اعتبارش را پیدا کنیم ولی آن یک درجه از اعتبار دارد. شذوذ هم همین طور ، شذوذ یعنی روایتی که در برابر مشهور قرار بگیرد که این از اعتبار ساقط نیست. درباره شهادت ثالثه شیخ می گوید که شذوذ از روایات وجود دارد اما کسی که رجال نداند، می گوید روایتی از اعتبار ساقط شده ، این است. اما صحیح این است که روایت غیر مشهوری است اما در یک درجه از اعتبار هست منتها درجه اعتبارش کامل نشده است لذا درباره شهادت ثالثه روایت هم هست که شیخ می گوید. چیزی را که شیخ بگوید روایت هست یعنی روایت بودن ثابت است چون منبع اصلی ماست. خود تهذیب کتابش معتبر است برای اینکه از شیخ است ، کتاب که از مولف اعتبارش بالاتر نیست. شیخ وقتی بگوید روایات شذوذ هست یعنی روایت هست. پس روایات درباره شهادت ثالثه هست منتها شاذ است و خلاف مشهور است.

ص: ۶۱

فرق شاذ و ضعیف

سوال و جواب: شاذ و ضعیف هر دو وهن در روایت دارند منتها شاذ متعلق به روایت است و ضعف متعلق به راوی. شما اگر اشکال کنید که روایت شاذ که هست، مقابلش که مشهور است و حجت است و شاذ از حجت می افتد که جوابش در فائده بعدی.

فائده نهم : عمل مشهور و اعراض مشهور اگر مدرکی بود اعتبار ندارد

فائده نهم: عمل مشهور و اعراض مشهور اگر مدرکی بود، اعتبار ندارد. آن حرفی که شنیده اید که رب مشهور لا اصل له معنایش این است. مخصوصا درباره شهادت ثالثه حکومت های جابر بوده که مشهور می شود مدرکی . بنابراین رب شاذ که اصل داشته باشد و مشهور اصل نداشته باشد. همین طور اگر اعراض هم مدرکی بود، اعتبار ندارد. بنابراین در عمل مشهور و در اعراض مشهور، مدرکی بودن خیلی نکته اصلی است. هرچند در اجماع ممکن است ان قلتی بکنیم که اجماع مدرکی قبل از تطور نبوده بلکه بعد از تطور آمده اما درباره اعراض مشهور قبل و بعد ندارد و یک تحلیل واقعی است. اگر مشهور دیدیم که مستند به مدرک است پس مشهوری نیست و اگر اعراضی دیدیم که مستند به مدرک است پس اعراضی نیست و باید به مدرک مراجعه کنیم.

فائده دهم : خبر فاسق با عمل مشهور حجت می شود

فائده دهم: محقق نائینی در بحث حجیت خبر می فرماید با عمل مشهور، خبر فاسق براساس منطوق آیه نبأ حجت می شود. یک نکته اش این است که روایت ضعیف مساوی با سقوط از اعتبار نیست برای اینکه مصداق بارز ضعیف، فاسق است و در آیه نبأ نگفته است که فاطرحوا بلکه گفته فتبینوا یعنی از اعتبار کامل ساقط نیست و نیاز به تبین دارد. نکته بعدی آن که محقق نائینی می فرماید: اگر مشهور به روایت عمل بکند، تبین انجام شده و طبق منطوق خبر تبین شده است پس عمل کنید. اگر مشهور عمل کرده باشند می شود خبر تبین شده است به این نحو که شما یک خبری را تحقیق کردید تا ثابت کردید که مشهور به آن عمل می کند و این تبین است. پس حجیت خبر ضعیف بعد از عمل مشهور براساس منطوق آیه نبأ حجت است.

ص: ۶۲

فائده یازدهم : شهرت متقدمین و شهرت متاخرین

فائده یازدهم: شهرت متقدمین و شهرت متاخرین. شهرت متقدمین اصحاب اعتبار است و شهرت متاخرین امتیاز است.

شایعه های علمی

سوال و جواب: اولا ـ این شایعه ای که در بین محققین هست که آقای خویی شهرت را نهایتا فاقد اعتبار می دانند، اولا این حرف با واقع و با تحقیق موافق نیست و ایشان رأیشان این نیست. شایعه های علمی زیاد داریم که یکی از آنها این است که در رسائل، شیخ انصاری اجماع منقول را مورد بحث قرار داده و از اجماع محصل بحث نمی کند اما شایعه شده است که آن اشکالاتی که به اجماع منقول وارد است، آن را به اجماع محصل وصل کرده اما اصلا صحبت از اجماع محصل نیست و بحث از اجماع منقول است از این باب که در بحث حجیت خبر است می گوید اجماع منقول هم جزء مصداق خبر هست یا نیست؟ چون اجماع قول معصوم را در ضمن دارد و اگر خبر را نقل کند، حجیت خبر است و اجماع را هم نقل کند که می شود حجیت خبر که بعد می گوید خبر بودنش باید حسی باشد و حدس درست نیست و قاعده لطف باشد چه می شود که اینها همه اش برای اجماع منقول است که اینها را آورده اند که اجماع یا حسی یا حدسی یا قاعده لطف. اجماع محصل اگر به معنای کلمه اتفاق الکل محقق بشود، مورد تسالم کل اصحاب است حجیت آن که خود شیخ در ضمن بحث اجماع منقول اشاره می کند. محقق خراسانی در کفایه تصریح می کند می فرماید: اگر اجماع منقول، شکل اجماع محصل گرفت که آثار محصل برایش هست.

دلیل اعتبار اجماع محصل

سوال و جواب وجه اجماع محصل اولا در حد یک ضرورت است همان ضرورتی که می گوییم ادله اربعه است و ثانیا از حد اطمینان بالا-تر نزدیک به یقین در جهت کشف حکم. کل فقهاء با آن مکانت و با آن خبرویت و با آن احتیاط و با آن تبحر، اگر همه با هم یک مطلبی را بگویند، هیچ محققی شک نمی کند. شما اگر از شیخ حائری تا سید بروجردی تا سید خوانساری تا امام خمینی همه شان اگر یک مطلبی بگویند، شما شک می کنید؟ شمایی که می دانید یک فقیه چیست و براساس چه مبانی حکم می دهد. یک حکم را می گوید بین خود و خدایش چگونه حجت را تمام می کند. آن هم شیخ طوسی با تابعین وصل است و شیخ مفید با اصحاب وصل است و با آن تبحر و با آن مکانت و با آن دقت از صدر تا ذیل یک مطلب را بگویند اگر شک کنیم، شک ما بر اصل مذهب است که این می شود ضرورت که ارتباط پیدا می کند با اصل مذهب.

مسلک آقای خویی در اعتبار شهرت و عدم اعتبار آن چیست؟

شایعه دیگر که سید الاستاد شهرت را قبول ندارد، بله درست است در بحث اصولی اینگونه می گوید. شهرت اجماع که نیست و دلیل اعتبار که ندارد و رب مشهور لا اصل له . اما دو نکته: ۱. در بحث حجیت خبر در مصباح الاصول که می فرماید: اگر بگویید که شهرت عملیه قدماییه که قول آنها برای توثیق اعتبارش مورد تسالم است مثلا قول شیخ مفید درباره توثیق یک راوی مورد اعتبار است به تسالم الاصحاب است و همین طور قول شیخ طوسی. اینها که قولشان در توثیق مورد تسالم است، عملشان هم درباره توثیق یک راوی همین است. قول و عمل از یک فقیه مثل شیخ طوسی و شیخ مفید که فرق نمی کند. پس توثیق می تواند لفظی باشد می تواند عملی باشد که در این شکی نیست بلکه توثیق عملی بالاتر و قوی تر از قول لفظی است برای اینکه در توثیق قولی یک نفر موثق است اما در توثیق عملی، عمل یک فرد نیست بلکه عمل مشهور است. فرق است از لحاظ قوت و ضعف، یک نفر تا یک عده. بنابراین توثیق عملی قوت اعتبارش بالاتر از توثیق لفظی است. از طرفی گفتیم شهرت هم کاری از پیش نمی برد؟

شهرت قدمایی توثیق هست اما مصداق برای این چنین شهرتی به سادگی محقق نمی شود

جوابش را ایشان می فرماید: این شهرت عملی قدماییه که قدمای اصحاب با آن تبحر و با آن قرب و انس و دقت، اگر عمل بکنند، توثیق عملی درست است اما اشکال کار این است که مصداق برای همچنین شهرتی به سادگی پیدا نمی شود. شما نمی توانید یک روایت را پیدا کنید که قدمای اصحاب فتوا را مستقیما بر اساس آن روایت داده باشند. لذا شهرت قدمایی که جابر ضعف نیست برای این است که پیدا کردن مصداق، کار میسوری نیست. پس اصل شهرت قدمایی اعتبار اعلام شد اما اشکال شد صغروی که نیاز به بحث دارد. دیدیم که ایشان قائل به اعتبار شهرت قدمایی است اما بحث صغروی را اشکال می کند.

فائده دوازدهم : موافقت عامه همیشه وهن نیست

فائده دوازدهم: موافقت عامه وهن نیست به طور مطلق. فقط در مورد تعارض مورد وهن است. که با این دوازده فائده و ده قاعده بحث رجال به پایان می رسد.

نکته اخلاقی

یک روایت: سوال شد از امام رضا که من خیار الناس؟ خوبان چه کسانی هستند امام رضا چهار علامت را بیان فرمود: ۱. اگر احسانی باشد، خودش خوشحال باشد. ۲. اگر بدی و اسائتی از او سر بزند، استغفار می کند که پشیمان شدن استغفار عملی است و هم پشیمان بشود و هم استغفار کند. ۳. موقعی که نعمت را ببیند و موفقیتی برسد، شکر کند. ۴. کسی که مبتلا بشود، صبر کند. معنای صبر هم معنایش درویشی نیست. صبر یعنی بی قراری نکند و غصه نخورد اما برای علاجش که تلاش کند. آن صبر درویشی است که اگر مشکلی آمد، تلاشی نکند بلکه تلاش بکند اما بی قراری و بی صبری نکند.

ص: ۶۵

متن درس رجال استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۴ بهمن ماه ۹۱/۱۱/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

آیات مربوط به ولایت و امامت و فضیلت اهل بیت از اول قرآن به ترتیب آیات

بعد از که بحث رجال به پایان رسید، چهارشنبه ها آیاتی که درباره امامت و ولایت و فضیلت اهل بیت آمده است از ابتداء قرآن تا آخر به ترتیب، بحث و تفسیر کنیم. که شاید جزء شیرین ترین بحث ها باشد برای اینکه تجمیع کامل یک جا من ندیدیم و تفسیر کاملی درباره کل آیاتی که در ابتداء تا انتهاء درباره ولایت اهل بیت آمده باشد هم نباشد لذا شکل بحث شکلی خوبی می نماید. و از طرف دیگر ما نیاز داریم به عنوان طلبه و به عنوان یک پیرو اهل بیت که بحث ولایت را به دقت بفهمیم و تفسیر هم آشنا بشویم که دو جهت دارد آشنایی با تفسیر آن هم تفسیری که درباره ولایت و امامت و فضیلت است.

مقدمه کلیاتی ذکر می شود

به عنوان مقدمه در این باره که بحث تفسیری است،

تفسیر چیست و انواع آن کدام است

اولا تفسیر چیست و انواع آن کدام است؟ تفسیر عبارت است از واکاوی الفاظ برای به دست آوردن معنا از عمق الفاظ. با این تعبیر هر الفاظی نیاز به تفسیر ندارد بلکه الفاظی که عمق دارد لذا تفسیر مختص قرآن است.

تعریف ترجمه و تأویل

ترجمه برگردادن است از لغتی به لغت دیگر. تاویل پیدا کردن وجه برای عبارت است. در مثال «قالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی» (۱) در این آیه خدا به موسی می گوید بزودی مرا می بینی که این ظاهرش با ضرورت شرع و عقل تطبیق نمی کند که پروردگار متعال قابل رؤیت بصری و حسی نیست عقلا و فلسفیا و شرعیا. در یک جمله وجود مطلق قابل احاطه نیست و رؤیت احاطه است. پس این را باید تأویل کنیم و معنای دیگر برایش پیدا کنیم که ارتباطی هم داشته باشد. رؤیت را تاویل می کنیم به درک معرفتی علم الیقینی. یا درباره یک آیه هست و عبارت آن تقریبا عبارت واضحی است اما پس از مراجعه می بینیم که لایه هایی دارد که ما باید به آن برسیم. اینجا جا برای تفسیر آماده می شود و باید تفسیر کنیم مثلاـ «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَـ الضَّالِّین» (۲) که معنایش معلوم است اما اینها چه کسانی هستند؟ آیا یهود و نصاری باشد یا غاصبین و نصاب باشد یا منحرفین و شکاکان باشد؟ اما تبیین در برابر اجمال است. آنجایی که یک کلمه اجمال دارد و آن را شرح دادیم با توجه به لغت نامه یا دلیل خارجی می شود تبین دربرابر اجمال که تردید است. توضیح این است که معنا معلوم است ولی بخواهیم کاملا معنایش را روشن کنیم و شرح و تفصیل بدهیم. مثلا عالم یعنی دانشمند اما این را توضیح بدهیم که کسی که زحمت کشیده دانشی به دست آورده و الان چیزهایی را می فهمد و می تواند تدریس و جواب مسئله بدهد.

۱- (۱) . سوره اعراف ، آیه ۱۴۳.

۲- (۲) . سوره حمد ، آیه ۷.

انواع تفسیر که سه نوع است

انواع تفسیر: تفسیر به طور کل سه نوع است:

۱.تفسیر قرآن به قرآن

نوع اول: تفسیر القرآن بالقرآن که روایت هست که «کِتَابُ اللَّهِ یُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضا» (۱) . تفسیر قرآن به قرآن مثال واضحش «اللَّهُ الصَّمَد لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَد» (۲) که تفسیر برای صمد است.

۲. تفسیر قرآن به نصوص

قسم دوم: تفسیر قرآن به روایات که آن هم می شود تفسیر اصلی که حامل وحی و مفسر وحی هست. حامل وحی رسول الله الاعظم است و مفسر وحی امیرالمؤمنین است. مثل تفسیر کلمه حکمت که در سوره جمعه آمده است ، «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ» (۳) امیرالمؤمنین حکمت را تفسیر کرده است، می فرماید: «أَفْضَلُ الْحِکْمَهِ مَعْرِفَهُ الْإِنْسَانِ نَفْسَه»

۳. تفسیر به عقل و به رأی (دو تبصریه این تفسیر)

قسم سوم: تفسیر به عقل یا تفسیر به رأی. در رسائل خوانده اید که «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْیِهِ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار» که مقعد یعنی جایی که می نشیند و صندلی او را از آتش درست می شود. این نوع تفسیر از لحاظ شرع ممنوع اعلام شده و نصوص زیادی مبنی بر نهی از تفسیر به رأی. اما یک تبصره دارد که اگر کسی از طریق عقل قطع پیدا کند به معنای قرآن، اشکالی ندارد. تبصره دیگر اینکه اگر کسی تفسیر می کند از لحاظ عقل ولی می گوید رجاء یعنی شاید این باشد، این هم اشکال ندارد. بنابراین از ورود عقل منع اصلی وجود ندارد. منعش این است که در حد یک عقل متعارف استحسانی یا غیر قطع براساس رأی خودش قرآن را معنا کند، می شود تفسیر به رأی.

۱- (۳) . بحار الانوار ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۲۲. ۲. سوره توحید ، آیات ۲ و ۳.

۲- (۴) ۳. سوره جمعه ، آیه ۲. ۴. غرر الحکم و درر الکلم ، صفحه ۱۹۹.

۳- (۵) ۵. تفسیر الصافی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۵.

بهترین تفسیر نوع دوم است

بهترین تفسیر و کامل ترین تفسیر قرآن به وسیله نصوص است که درست هم قرآن و عترت است و همان ارتباط قرآن و عترت است که مفسِّر و مفسَّر است. اما تفسیری که قرآن به قرآن باشد، خیلی کم است و خیلی هم مشکل است. البته تفسیر قرآن به قرآن که در چهل سال اخیر شروع شده که عبارت است از تفسیر موضوعی. تفسیر موضوعی یک نوع تفسیر قرآن به قرآن است. شما اگر خواستید درباره یک آیه ای تحقیق کنید، یک موضوع را مثلا کلمه معاد، بعد بروید کل آیاتی که درباره این کلمه آمده و کنار هم قرار دهید، از مجموع چیزهایی استفاده می کنید. طبیعتا تفسیر مثل اجتهادی شرائطی دارد. شرائطش این است: ۱. ادبیات و بلاغت. ۲. پایبندی به واجبات و محرمات. ۳. قصد قربت. ۴. تتبع آراء و اقوال. ۵. نذر و توسل. این پنج شرائط را که داشتیم، صحیحش این است که هم از روش قرآن به قرآن کمک بگیریم، هم از نصوص کمک بگیریم و هم از ادله عقلیه که می شود تفسیر جامع از لحاظ منابع. اینها قراردادی نیست و اگر از خود قرآن هم از نصوص و هم از ادله عقلیه استفاده کنیم با رعایت آن شرائط و قصد قربت، در حین عمل یک چیزی اضافه می شود که الهاماتی است که خود قرآن می هد. که آن الهامات را ذوق عرفانی هم می گویند. مثل اینکه آیت الله فاضل لنکرانی می فرمود: درباره آیه تطهیر شبهه داشتم که این ابتدائش درباره زنهای پیامبر است و انتهایش درباره زنان پیامبر است. یک مرتبه دیدم که هر کجا جمله معترضه و پرانتز جا دارد. این جمله معترضه و براساس وجهی امده و یک دخل مقدر است. زنها را که صحبت می کند، ممکن است سوال بشود که پس اهل بیت چی؟ پرانتزی جوابش را می دهد که اهل بیت انما یرید الله که حسابشان جداست. که این را ذوق عرفانی یا الهامات می گویند.

مفسر کیست؟

اما مفسر کیست؟ ما به این حقیقت رسیده ایم که انسان مفسر قرآن نیست، قرآن مفسر انسان است. در مقدمه آن می گوییم: قرآن که جمع آوری شده است، یک مجموعه ای است از آیات «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فی کِتابٍ مَکْنُون» (۱) و هیچ کم و زیادی نشده و محفوظ است. تحریفی در قرآن وجود ندارد. روایات یا اظهارنظرهای بعضی از شیعه ها و بعضی از سنی ها که آمده است، تحریف شده اما حقیقت ندارد. اگر خواستید صیانه القرآن عن التحریف در البیان سید الاستاد مراجعه کنید که یک نکته اش این است که ائمه ارجاع می دهد به قرآن به قول مطلق و فرموده اند: آن روایاتی درست است که با قرآن مطابق باشد و مراجعات به قرآن در روایات مکرر آمده. این ارجاع به قرآن به قول مطلق دلیل بر این است که قرآن تحریف نشده. مضافا بر آن آیه که «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون» (۲)

جمع آوری قرآن به دست چه کسی بوده؟

اما اینکه قرآن چه کسی جمع کرده است؟ ابناء عامه می گویند عثمان. عثمان از بیسوادهای معروف بود و خلفای ثلاثه سه وصف معروف دارند: اول اینکه سابقه دهها ساله شرک. دوم اینکه عدم سهم گیری در غزوات و جنگها و سوم بی سوادی. عثمان که سواد نداشت اما معروف شده است که این قرآنی که هست، رسم عثمانی است. عثمان یک لقب دیگر هم دارد که حراق القرآن هست و قرآن سوز است. تمام قرآنها را جمع کرد و تطبیق کرد، دید این قرآنها درست نیست املاء و انشاء و صورش اما آنقدر سواد نداشت که آیه قرآن ناقصش هم احترام دارد و به اندازه امروزی که سربازهای آمریکایی که قرآن را سوزاندند و مسلمانها تظاهرات کردند، این مقدار هم اطلاعات نبود. گفت قرآن که کامل نبود، همه را سوزاند. بعد یک قرآن را گرفت و اعلام کرد که از بیت نبوت و رسم الخط علی علیه السلام که در حالت خانه نشینی بود، قرآن جمع شده و در اختیارش بود، از او گرفت و به او اعتماد داشت و هر کسی به حضرت علی اعتماد دارد و این را اعلام کرد و به اسم عثمان ثبت شد.

۱- (۶) ۱. سوره واقعه ، آیات ۷۷ و ۷۸. ۲. سوره حجر ، آیه ۹.

۲- (۷) ۳. کافی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۲۸.

روایت اصول کافی حدیث شماره ۱

کتاب اصول کافی باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمه حدیث اول محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب روایت تا جابر «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع یَقُولُ مَا ادَّعَی أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ کُلَّهُ کَمَا أُنْزِلَ إِلَّا کَذَّاب وَ مَا جَمَعَهُ وَ حَفِظَهُ کَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَی إِلَّا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ بَعْدِهِ» کسی نیست از مردم که ادعاء کند که قرآن را کامل کرده، مگر اینکه کذاب باشد و قرآن را به طور کامل جمع نکرده مگر علی بن ابی طالب و ائمه

سوال و جواب: انزل و نزّل که هر دو از ابواب متعدی هستند فرق نمی کند اما نزل و نزّل فرق می کند. اما آن روایت سندش را ندیدم و برفرض هم درست باشد، آن تفسیر قرآن است که قبول نکردند که اضافاتی هم دارد. ما از این روایت به دست آوردیم فقط توسط حضرت علی بوده برای اینکه قطعا قرآن فعلی قرآن کامل است و راویهایی که در تاریخ ثبت شده و قراء، راویها درست و اهل کوفه و بصره هستند که این قرائت نقل کرده اند که همه شان شیعه هستند. روات شیعه هست و قرائتی است که براساس اشراف اهل بیت است و روایت کافی هم می گوید غیر از حضرت علی قرآن کامل دیگر وجود نداشت و قرآن فعلی هم براساس ادله، قرآن کامل است و جای قرآن کامل هم مهبط الوحی بوده و چه کسی قرآن را از اول نوشته و در تاریخ قطعی چه کسی نویسنده قرآن بوده، با این نکات به دست می آوریم که این قرآن همان قرآنی است که عثمان از حضرت علی گرفته و به نام عثمان ثبت شده.

چه کسی قرآن را می تواند تفسیر کنند

اما تفسیر قرآن: کسی می تواند قرآن را تفسیر کند که قابلیت داشته باشد از نظر حقیقی و از لحاظ نصوص و آیات. ما در آیات قرآن هست که «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب» (۱) که علی بن ابی طالب است و آن می تواند تفسیر کند. و در روایات داریم «إِنَّما یَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِه» (۲) . پس از قرآن و از این روایت استفاده شد که مفسر اصلی و اول قرآن علی بن ابی طالب است. وجدانیات هم هست که جمع قرآن توسط حضرت علی بوده و تفسیر و تاویلش توسط علی علیه السلام بوده و علم حضرت علی توان تفسیر داشت و نص معتبر هم جمع و تفسیر را به حضرت علی نسبت می دهد پس مفسر معلوم شد.

چرا انسان مفسر قرآن نیست

نکته بعدی انسان مفسر قرآن نیست برای اینکه اولاـ از این من عنده علم الکتاب و انما یعرف القرآن من خوطب به بوده، به دست می آید که معنای قرآن را انسان عادی نمی داند، این از لحاظ نصوص. اما از لحاظ علمی: بشر آن علمی را ندارد که آن محتوای بلند و عمیق قرآن را تفسیر کند هرقدر علمش باشد. دلیل وجدانی این است چرا این همه تفسیر نوشته شده؟ چون باطن قرآن هنوز هم واکاوی نشده است در حالی که تفسیر کامل یک بار کافی است. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی أَحْسَنِ تَقْویم ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلین» (۳) فلسفه می گوید مُثل افلاطونیه است. علم می گوید بهترین ساختار جسمانی فیزیکی انسان است. عرفان می گوید که با فطرت آفریده و بهترین. ثم رددناه فلسفه می گوید هبوط کرد و در عالم ناسوت آمد. علم می گوید پژمرده شد. عرفان می گوید از انسانیت به سوی حیوانیت رفت. از یک آیه هر کسی یک استفاده که این استفاده است، تفسیر نیست. بنابراین انسان مفسر قرآن نیست بلکه مستفید است. اینکه بعضی دانشمندان می گویند اگر قرآن نبود، انسان هنوز معنای کاملش معلوم نبود. آن دانشمند فرانسوی می گوید که انسان موجود ناشناخته است. پس قرآن است که انسان را معرفی کرده. شما موضوعی تحقیق کنید کلمه انسان که چه تعریفی دارد درباره انسان. یک جمله درباره احوال انسان که می فرماید: «هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعا» آنچه در دنیا آفریده شده به سوی انسان است که این را علم جواب نمی دهد که انسان محور است. در آیه کوتاه می فرماید «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُون». انسان از خدا تا به خداست. این است حقیقت انسان. دیگر شرح دارد مبسوط که اگر قرآن نبود، انسان معرفی نمی شد.

ص: ۷۱

۱- (۸) . سوره رعد ، آیه ۴۳. ۲. کافی ، جلد ۸ ، صفحه ۳۱۲.

۲- (۹) ۳. سوره تین ، آیات ۴ و ۵. ۴. سوره بقره ، آیه ۲۹.

۳- (۱۰) ۵. سوره بقره ، آیه ۱۵۶.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹